

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



## تعامل انسان و طبیعت در اشعار سهراب سپهری

فریده داودی مقدم (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، زهرا اسحقی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشگاه شاهد، تهران davoudy@shahed.ac.ir

<sup>۲</sup> دانشگاه شاهد، تهران ashqyzhra356@gmail.com

### چکیده

سهراب سپهری، به عنوان شاعر نوپرداز و رمانتیسیم، در عرصه ادبیات فارسی دارای اعتبار و جایگاه خاصی است. یکی از وجوه اشتراک سپهری با دیگر شاعران، طبیعت‌گرایی و اهتمام به طبیعت در اشعارشان است. این شاعر به فراخور محیط زندگی، موقعیت اجتماعی و سیاسی سرزمین خود، از طبیعت بهره گرفته است. در این مقاله به رابطه انسان و طبیعت در اندیشه و شعر سهراب سپهری می‌پردازد. کتاب هشت کتاب از سپهری انتخاب گردیده است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به کتابخانه و با استفاده از جمع‌آوری اطلاعات و فیش‌برداری انجام گرفته است. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که مفهوم طبیعت و ارتباط آن با انسان در بین اشعار سهراب سپهری مشترک در اشعار سهراب سپهری که طبیعت محور اصلی آن است، ترسیم شاعرانه‌ای از یک عرفان ساده و همه فهم صورت گرفته است که با روش هنری و به طریقی ناخودآگاهانه، نگاه خواننده را بر چشم‌اندازی عرفانی در طبیعت می‌گشاید که ساده‌ترین شکل ارتباط با خداوند، اخلاق انسانی و روابط اجتماعی را به نمایش می‌گذارد و حضور خدا را در هر لحظه و هر جزء طبیعت برای خواننده خود ملموس می‌سازد.

### واژه‌های کلیدی

سپهری، طبیعت، انسان، خداوند، اخلاق انسانی، روابط اجتماعی

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



## مقدمه

ارتباط میان همه پدیده‌های عالم مشاهده می‌گردد و یک نوع ارتباط، رابطه انسان با خود، انسان با انسان، انسان با طبیعت و انسان با ماوراء طبیعت است قدمت آن به زیست و زندگی انسان بر روی کره خاکی باز می‌گردد. انسان در آغاز آفرینش در دامن طبیعت زندگی می‌کرد و با طبیعت خو گرفته است. نویسندگان و شاعرانی نیز بوده‌اند که در کنار پرداختن به موضوعات مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دغدغه طبیعت نیز داشته‌اند و در شعر هم ردپای رابطه میان انسان و طبیعت را می‌توان در دوره‌های مختلف جست و جو کرد. تصویرپردازی شعری یکی از ابزارهای اساسی نقاشی در کلام است که شاعران با به کارگیری آن، افکار، عواطف درونی خود را در قالبی فنی و محسوس بیان می‌دارند و در شعرهای رودکی، شاهنامه فردوسی، دیوان منوچهری دامغانی و توصیف‌های بی‌بدیل فرخی سیستانی در قرن‌ها پیش و دوره معاصر در شعرهای نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، فریدون مشیری، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و محمدرضا شفیعی کدکنی از جمله آثاری هستند که می‌توان وصف‌هایی از این رابطه را مشاهده کرد. تمرکز این پژوهش روی رابطه انسان و طبیعت در اشعار سهراب سپهری است. شعر سهراب به غایت ساده و بی‌پیرایه و در عین حال ژرف و اندیشمندانه است. این نوشتار، به روش تحلیلی - توصیفی و روش کتابخانه‌ای به توصیف و تطبیق شعر سهراب سپهری به ارتباط رابطه انسان و طبیعت می‌پردازد و براساس یافته‌ها این دو شاعر به اسطوره، عرفان و فلسفه، نگاه انسان‌دوستانه و زندگی‌مداران، و ارتباط عمیق با تمامی عناصر طبیعت و جهان پیرامون خود و بیان آن به طرز بدیع و زیبا، وجوه مشترک این دو شاعر برجسته جهان معاصر را تشکیل می‌دهند انسان شعر سپهری، انسانی است با خدا و هستی و طبیعت مرتبط و نزدیک است، نگرش او از یک دیدگاه عرفانی نشأت گرفته که هر چیزی را در جایگاه خوبی و زیبایی می‌داند. بیشتر توجه سپهری به مفاهیم آرمانی، متعالی و عرفانی است و انسان شعر او، توصیف انسان است؛ آن گونه که باید باشد. این جستار در پی پاسخ به این سوال است چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی درباره نوع نگرش به رابطه انسان با طبیعت در اشعار سهراب سپهری دیده می‌شود؟

## پیشینه تحقیق

قدوسی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان "بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در اندیشه‌های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران" به بررسی نمادهای طبیعی و ارتباط آن با حالت عرفانی در افکار و اشعار سپهری و جبران خلیل جبران پرداخته‌اند. عبدی احمدی از ندریانی (۱۳۹۱)، در مقاله‌ای تحت عنوان "بررسی تطبیقی طبیعت در اشعار سهراب سپهری و بدرشاگرد سیاب" به تحلیل و بررسی نمادهای طبیعی و وجوه اشتراک و اختلاف اشعار سپهری و بدر شاگرد سیاب پرداخته‌اند. داودی مقدم، اختری (۱۳۹۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان "تجلی تجارب صوفیانه در شعر آدونیس و سهراب سپهری" به توصیف و تطبیق شعر آدونیس و سهراب سپهری از دیدگاه تجارب صوفیانه و نگاه عارفانه و رویا گونه در دو شاعر سهراب سپهری و آدونیس پرداخته‌اند. فاطمه دوست (۱۳۹۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان "بررسی تطبیقی در اشعار آدونیس و سهراب سپهری با تحلیل شعر نیایش و شجره السبق" به بررسی مهم‌ترین اسطوره و نمادها در اشعار آدونیس و سهراب سپهری پرداخته است. نخعی، شعبانزاده (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای تحت عنوان "بررسی عناصر طبیعی با نگاه عرفانی در شعر سهراب سپهری" به بررسی عناصر طبیعت با نگاه عرفانی در اشعار سپهری پرداخته‌اند. کرمی (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای تحت عنوان "جلوه‌هایی از زندگی انسان در شعر سهراب سپهری" به بررسی نمونه‌های انسانی و مسائل مربوط به آن در اشعار سهراب سپهری به همراه شاهد مثال پرداخته است. مصطفائی، عالی زاده (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان "رابطه انسان و طبیعت و شعر معاصر مطالعه تطبیقی - جامعه شناختی شعر سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث" به بررسی مفهوم طبیعت و دگردیسی طبیعت و انسان در اشعار اخوان ثالث و سهراب سپهری و وجوه اشتراک و افتراق آن پرداخته‌اند.

## مبانی نظری

### پیشینه طبیعت در نزد عارفان

مهم‌ترین شاعران عارف، می‌توان از سنایی، عطار، مولوی یاد کرد که از عناصر طبیعت در جهت بیان افکار عرفانی خود استفاده کرده‌اند. (همتی، بی‌تا: ۸). اگر آغاز شعر عرفانی را به سنایی غزنوی نسبت دهیم و توصیفات این شاعر را از طبیعت بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که وی در قصاید خود معمولاً همان شیوهی گذشتگان را رعایت کرده است، یعنی اکثر اشعارش با توصیف از طبیعت آغاز می‌شود ولی هدف از به کارگیری این عناصر طبیعی با کاربرد گذشتگان از این عناصر کاملاً متفاوت است. سنایی غیر از تشبیهات، توصیفات صرف از طبیعت

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



دارد و آن به کارگیری در جهت بیان و تشریح برخی مقوله‌های عرفانی است. بنابراین سنایی چون آغازگر جریان عرفانی در شعر است در مثنوی تعلیمی - عرفانی حدیقه به وفور از طبیعت در جهت بیان اغراض عرفانی خود بهره برده است. (همان: ۹).

کیست حق را و پیغمبر را ولی

آن حسن سیرت حسین بن علی آفتاب آسمان معرفت

آن محمد صورت و حیدر صفت (سنایی، ۱۳۷۳: ۳۷).

در اینجا به کمک تمثیل، آفتاب برای وجود مبارک حسین بن علی (ع) به کار رفته است. شاعرعارفی چون عطار هم از طریق توصیفات اجزای طبیعت زمینه‌ی فکر و ایده‌ی عرفانی خود را فراهم می‌کند. البته باید این نکته را یادآوری شد که عطار نیز همانند حکیم سنایی وصف از طبیعت را به صورت گذرا مطرح می‌کند و زود به سر داستان می‌شود، به استثنای مواردی که به صورت مناظره مطرح کرده است، مانند مناظراتی که در مصیبت نامه بین سالک با پدیده‌های طبیعت همانند: آفتاب، ابر، باران، دریا، ماه و .. صورت می‌گیرد. همچنین مولوی در مثنوی از مظاهر طبیعت برای روشن تر شدن معانی عرفانی بهره برده است و توصیف طبیعت در مثنوی، از خصوصیات بارز این کتاب معنوی است که به صورت طولانی و متنوع به کار رفته است. در مثنوی مولانا، اوصاف طبیعت رنگ و جلوه‌ای دیگر به خود می‌گیرد، و مولانا در هر جا ایده‌های عرفانی خاص و دشوار را برای مخاطب، از طریق چاشنی طبیعت، جذاب‌تر و قابل فهم‌تر می‌کند (همتی، بیتا: ۱۱).

## رمانتیسیم در ایران

ادبیات فارسی از بسیاری جهات با ادبیات غرب تفاوت دارد و نمی‌توان تمام مفاهیم و اصطلاحات خاص ادبیات اروپایی را دقیقاً در حوزه ادبیات فارسی به کار برد. این نکته خصوصاً درباره ادبیات کهن فارسی بیشتر صدق می‌کند. در باب اطلاق اصطلاح رمانتیک بر بعضی از جنبه‌های ادبیات کهن فارسی اختلاف نظر است مثلاً محمد علی فروغی فلسفه رمانتیک آلمان را که به خیالات شعری نزدیک است و شور و شوق در تأسیس آن دخالت دارد با عرفان و تصوف مشابه می‌داند و شریعتی ضمن مخالفت با دیدگاه کسانی که خواهان انطباق کامل شعر و ادبیات کهن فارسی با مکاتب ادبی اروپا هستند تأکید می‌کند که با عینک این مکاتب آثار ادبی فارسی را دقیق‌تر و علمی‌تر می‌توان شناخت (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۲). ادبیات جدید فارسی برای انطباق با مکاتب اروپایی مناسب‌ترند زیرا این ادبیات گاه متأثر از آثار شاعران و نویسندگان غرب است و هم از نظر سیر تحولات اجتماعی و تاریخی برخاسته از آن، تا حدودی با غرب همانندی دارند رمانتیک یک پدیده ادبی صرف نیست و ابعاد و زمینه‌های اجتماعی دیگری آن را نیز باید لحاظ کرد این ابعاد اجتماعی و فکری تا حدود زیادی قابل شناسایی است.

ادبیات جدید فارسی ایران از آغاز انقلاب مشروطه و در اواخر دوره قاجار همزمان با رشد اجتماعی و فرهنگی و تأثیر از ادبیات غرب به وسیله ترجمه‌ها ظهور کرد که این تحول شباهت زیادی به دگرگونی در تاریخ جدید غرب یعنی از کلاسیسم به رمانتیسیم بود. پدیده رمانتیسیم در ایران را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد: الف) در دوره اول عصر مشروطه (از آغاز تا ۱۳۰۰)، ب) دوره دوم عصر رضاشاه از حدود (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰)، ج) دوره سوم دهه بیست و سی (همان: ۲۵). شفیعی کدکنی سرآغاز تحول شعر جدید فارسی و عربی را تأثیرپذیری از فرهنگ اروپایی می‌داند وی با مقایسه شعر جدید فارسی و عربی اولین زمینه‌های تغییر را در محتوای فکری و عاطفی و سپس در صور خیال و زبان و سرانجام در موسیقی شعر جست و جو کرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۹). رمانتیک‌ها در اروپا در عرصه نظریه شعر و نقد ادبی و هم در عرصه سرودن شعر بر معیارهای خشک و اصول و قواعد کلیشه‌ای نئوکلاسیک شوریدند و موجب شکوفایی و رونق دوباره شعر و پدید آمدن انواع نوآوری شدند تا حدی که عصر رمانتیک اروپا عصر شکوفایی محسوب می‌شود. در ایران مشروطه در آغاز به دلیل فضای پر جوش و خروش اجتماعی شعر به گونه‌ای مستقیم وارد مسائل اجتماعی شد و از یک سو محتوای آن تغییر کرد و سخنان تکراری دوره قبل جای خود را به مسائل گوناگون اجتماعی داد و از سویی دیگر به شعر حالتی ساده‌تر و طبیعی‌تر بخشید (جعفری، ۱۳۸۹: ۶۵). در این دوره وطن پرستی به نوعی ناسیونالیسم رمانتیک تبدیل شد و اصولاً ناسیونالیسم رمانتیک یعنی شیفتگی به گذشته ایران و عظمت آن، بدون ارزیابی عقلانی و نیز الهام گرفتن از آن و تحقیر ملل دیگر. این ویژگی اصلی رمانتیسیم دوره مشروطه و عصر رضا شاهی محسوب می‌شود (همان: ۴۴). در دوره دوم (عصر رضاشاه) سه جریان مهم اتفاق افتاد. رمانتیسیم طبیعت‌گرا که عمدتاً در اوایل این دوره بود. رمانتیسیم ناسیونالیستی: که شکل مبالغه‌آمیز ناسیونالیسم دوره مشروطه را داشت. رمانتیسیم احساساتی و

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



اخلاق‌گرا که در سال‌های آغازین این دوره به وجود آمد. به این دلیل که تأثیر نوآوری‌ها و خلاقیت‌های شاعران شکل دهنده اصلی صور خیال و مضامین شعر بوده (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۷).

## رمانتیسیم در شعر سهراب سپهری

نهضت فکری که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران پدید آمد اندیشمندان و روشنفکران ایرانی را با واقعیات جدید زندگی روبه‌رو کرد و نظام ارزشی و زیبایی‌شناسی آنان را تغییر داد. این تحولات برون‌متنی، عاطفه و تخیل شعری را نیز دست‌خوش تغییر قرار داد و شعر مدرن، جولانگاه تصاویری گردید که حاصل تجربه‌های متفاوت با قرون پیشین بود و پاره‌ای از این تجربیات شاعرانه در ارتباط با طبیعت شکل گرفت، معمولاً در شعر کهن، طبیعت با همه گستردگی‌اش، در خدمت اغراض دیگر شعری بود، اما در نظر بسیاری از شاعران معاصر خود طبیعت ابژه‌ی مهرورزی قرار گرفته است (آژند، ۱۳۶۳: ۳۵۱). از جمله این شاعران معاصر می‌توان به سهراب سپهری اشاره کرد که مواجهه با طبیعت و انعکاس شرایط محیطی در شعرش کاملاً متفاوت با آن چیزی است که در شعر دیگر شاعران مشاهده می‌کنیم. گویی او خواننده را در شعرش میهمان اقلیم ناشناخته‌ای می‌کند؛ اقلیمی غیرقابل دسترس، مگر برای کسی که آن را تجربه کرده باشد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۷۴). در شعر مدرن فارسی، طبیعت در کانون توجه بسیاری از شاعران قرار دارد. به گفته الیزابت درو «شعری که از طبیعت سخن بگوید، در همه اعصار مورد نظر شاعران است، اگرچه نوع آن به اختلاف ذوق هر دوره و حساسیت شاعران متفاوت است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۱۸). در شعر سهراب سپهری نیز، تمام مظاهر طبیعت از گل و گیاه، باران، صبح، شبنم و، از زندگی صحبت می‌کنند، کوه، دره، دشت و دریا و دیگر عوامل طبیعت کم و بیش همان‌گونه است که هزار سال پیش بود، ولی شاعر امروز همان کسی نیست که در هزار سال پیش می‌زیست، رابطه او با جهان بیرون و درون دگرگون شده. او در صورتی می‌تواند این رابطه را منعکس کند که سازمان شعری خود را با تجربه تازه آغاز کند (دستغیب، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۷). داریوش آشوری می‌گوید: «طبیعت ستایی سپهری به ظاهر چیزی از طبیعت ستایی رمانتیسیم اروپایی در خود دارد اما ریشه‌هایش از درونمایه‌ی عمیق تر آب می‌خورد و در آن عرفان شرقی است. اما ظاهراً از عرفان خاور دور (چین و ژاپن) بیشتر مایه پذیرفته تا عرفان اسلامی و ایران» (نوربخش، ۱۳۷۶: ۵۲).

## انسان در اسلام

گذشته از این که یک سوره قرآن مجید، سوره ۷۶ به نام انسان، سوره الانسان نامیده شده، واژه‌های «بشر»، «آدم»، «انس»، «انسان» و «انسی» به کرات در قرآن مجید آمده است، «انس» ۱۸ بار، «انسی» ۱ بار، «انسان» ۶۵ بار، «آدم» ۲۵ بار، و «بشر» ۳۷ بار آمده است (حلبی، ۱۳۷۴: ۲۶). آفرینش انسان در قرآن به این گونه بیان شده است که خداوند متعال خود خمیره وجود او را ساخت و پیش از آن که در آن خمیره با کالبد از روح خود بدهد، مدت درازی آن را رها کرد تا خشک گردد. سرانجام از روح خودش در آن دمید و او را راست قامت ساخت (حجر و صافات، ۱۳۹۸: ۷۲).

پس از آفرینش آدم خدای تعالی فرشتگان را دستور داد که در مقابل او سجده کنند. همه آنان جز ابلیس، اطاعت کردند و چنان که خواهیم دید او با عصبانیت و استکبار خود مایه هبوط آدم و سقوط خود شد. آدم همچنین نخستین پیامبر بوده است و خدای تعالی صحف یا کتبی بر او وحی کرده است. سرانجام وقتی آدم (ع) از بهشت رانده شد، به جزیره سرانندیب فرود آمد و در آنجا دویست سال از همسرش حوا جدا ماند و همه این مدت را به توبه می‌گذرانید، پس از آن که توبه او پذیرفته شد جبرئیل او را به کوه عرفات نزدیک مکه آورد و او در آنجا با همسرش ملاقات کرد (حلبی، ۱۳۷۴: ۲۹-۳۰). جایگاه انسان در قرآن بسیار ارزشمند است به گونه‌ای که به فرمان خداوند همه موجودات جهان آفرینش مسخر او شدند و خدا نیز انسان را به گونه‌ای آفریده است که بتواند همه نیروهای طبیعت را تسخیر کند و از آنها به نفع خود استفاده کند، انسان به مدد نیروهایش می‌تواند نهرها را به تسخیر درآورد، ماه و خورشید و زمین و آسمان را مسخر خود ساخته و از آنها استفاده کند (ابراهیم، ۱۳۹۸: ۲۸). انسان موجودی است برگزیده خدا و جانشین او در روی زمین که هم ملکوتی و هم مادی است، دارای فطرتی خدا آشنا، آزاد، مستقل، امانتدار خدا، مسئول و مکلف بر خویش و جهان، در حال حرکت به سوی بالا و کمال است (کافی، ۱۳۶۸: ۷۰). و از این هستی و جهان با تکیه بر نیروی ایمان استعانت می‌جوید تا به مدارج تعالی و کمال برسد. رابطه انسان و خدا در آیات متعددی بیان شده است، در قرآن کریم انسان موجودی دو بعدی است او هم می‌تواند سیر صعودی پیدا کند و هم سیر نزولی. انسان در بعد مثبت طبیعت خود گرایش به خدا دارد استعداد آن را دارد که سیر به سوی خدا کرده و موجودی متعالی شود، استعداد آن را دارد تا خود را به مقام نفس مطمئنه برساند. در بعد منفی نیز طبیعت انسانی بخیل و حریص است مجادله‌گر و عجول است، همچنین موجودی ناسپاس و کفور است. طبیعت منفی انسان به گونه‌ای است که آدمی می‌تواند خود را به اسفل‌السافلین بکشاند.

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



سیمای انسانی را که قرآن به عنوان انسان اجتماعی معرفی می‌کند می‌توان بدین گونه تشریح کرد: «چنین انسانی حق ندارد که دور از جامعه و در گوشه عزلت به سر برد و احساس هیچ گونه تعهد و مسئولیتی نکند. انسان مؤمن باید به دردها و گرفتاری‌های افراد جامعه خود اندیشیده و راه درمانی برای آنها بیابد، چرا که از نظر قرآن کریم افراد مؤمن در حکم یک پیکر بوده و میان آنها رابطه برادری برقرار است. در آیات بسیاری از قرآن سفارش به همکاری و تعاون در جهت نیکی و تقوا شده است. انسان مؤمن باید فعالیت اجتماعی خود را از مرکز و مبدأ حیات اجتماعی شروع کند؛ یعنی ابتدا باید با اعضای خانواده و نزدیکان خود همکاری کرده و سپس با دیگران تا بدین وسیله بتواند احساس همکاری و همدردی خود را نسبت به اجتماعی که در آن زندگی می‌کند نشان دهد (نصری، ۱۳۸۶، ۴۰۲). انسان مؤمنی را که قرآن معرفی می‌کند فردی است اخلاقی که از کمالات نفسانی فراوان برخوردار است. او غیبت نمی‌کند، حسد نمی‌ورزد و عیب جویی نمی‌کند همزه، راستی و صداقت دارد، خود رأی نیست بلکه کارهای خود را با مشورت دیگران انجام می‌دهد، عدل و داد دارد و صبر و شکیبایی می‌ورزد، انسان مؤمن از پیمان شکنی سخت می‌پرهیزد چرا که آن را یکی از بیماری‌ها و گناهی بزرگ به شمار می‌آورد. انسان نمونه قرآن تسلط بر نفس دارد زیرا یکی از بزرگ‌ترین وجوه امتیاز انسان بر حیوان کنترل نفس اماره است، نفسی که آدمی را به سوی بدی‌ها و زشتی‌ها سوق می‌دهد. همچنین او از عیوب اخلاقی چون شماتت و استهزای دیگران و دو رویی و سخن‌چینی که آدمی را از سر منزل مقصود باز می‌دارند به دور است. انسان کامل قرآن، موجودی چند بعدی است، چنین انسانی هم از احساسات و عواطف قوی برخوردار است و هم از عدل و داد فراوان، انسان کامل قرآن به دنیا پرست و مال‌پرست است و نه زاهد پیشه و گوشه‌نشین، نه ارباب و خواجه است و نه غلام و برده، نه استعمارگر است و نه استثمار شده. هم چنین به یک بعدی و تک ساحتی است بلکه چند بعدی و چند وجهی است. از آن جا که هدف انسان کامل قرآن سیر به سوی الله، می‌باشد چنین انسانی همواره در حال شدن و حرکت است. وی برخلاف انسان اکثر مکاتب که سرانجام به یک نقطه مشخص که نقطه پایان و توقف است می‌رسند، همواره سیر به سوی الله دارد (نصری، ۱۳۸۶: ۴۰۵).

## انسان در دین بودا

در مذاهب مختلف هندی همواره این مسأله مطرح است که انسان از آن چه هست می‌تواند برتر شود و افراد انسانی نیز باید به این مهم سخت توجه کنند. آدمی نباید وجود عادی و معمولی خود را غایت وجود تلقی کند چرا که این وجود معمولی در میان حجاب‌های احساسات و امیال و خواسته‌های پست اسیر گردیده است و تا آن هنگام که آدمی این حجاب‌ها را که مانع حیات تکاملی او هستند کنار نزند نمی‌تواند به رستگاری برسد. آدمی باید این حجاب‌ها را در هم نوردد تا بتواند در قالبی نو حقایق هستی را شهود کند و از آنجا که تفکر هندی جویای رستگاری و نجات انسان است بیشتر به تغییر و تحول درون توجه دارد تا تغییر عالم برون. به بیان دیگر تفکر هندی یک تجربه درونی است و فقط به باطن آدمی توجه دارد و به امور بیرونی و آفاقی چندان عنایتی نشان نمی‌دهد (نصری، ۱۳۸۶: ۳۵). در آیین بودا آدمی در دایره وجود سرگردان است؛ یعنی در دریای زندگانی هیچ گاه آرام ندارد و اسیر تولدها و مرگ‌های پیاپی است. آدمی وقتی که از این حیات رهایی یافت و به آستانه مرگ پا نهاد دوباره متولد می‌شود و حیات دیگری را آغاز می‌کند و این حیات و مرگ‌ها همواره ادامه دارد تا آن گاه که رهرو با وصول به نیروانا، از آنها رهایی یابد و دیگر به سلسله وجود بازنگردد. در این مقام است که همه رشته‌های تناسخ از هم گسسته می‌شود و آدمی به حیات ابدی دست می‌یابد (همان: ۳۸). درباره رابطه انسان بودایی و اجتماع می‌توان چنین گفت که: «انسان بودایی که همه بندهای تعلق خود را از دنیا و امور دنیوی می‌برد، هیچ‌گاه در اندیشه زیستن نیست، به طوری که می‌توان گفت به جای دگرگون ساختن دنیا می‌کوشد خود را رهایی بخشد، چنین انسانی شانه از زیر بار تعهد و مسئولیت - حتی تعهد خانه و خانواده - خالی نموده و خود را فردی غیر مسئول ولی متعهد می‌پروراند، زندگی شخصی بودا نیز که الگوی این آیین است خود نشان‌دهنده چنین واقعیتی است (همان: ۴۷). انسان بودایی با شهوت، کینه، فریب و آرزو که از اساسی‌ترین تمایلات درون هستند، به مبارزه می‌پردازد. او اندیشه‌اش را از شهوت و بدخواهی و ستم آزاد می‌دارد. گفتارش را از دروغ و یاوه‌گویی و بدگویی دور می‌دارد و کردارش را از دزدی و زناکاری. او می‌کوشد تا از چیزهای بد و ناشایسته‌ای که در او نمایان شده است، دور بماند و از هر حالت بد و ناشایسته‌ای که در او بیدار شده است روی می‌گرداند تا بر آنها پیروز شود. او می‌کوشد تا امور شایسته را در خود شکوفا کند (همان: ۴۱-۴۲).

## انسان در عرفان

# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



عرفا معتقدند که هدف از آفرینش انسان این است که چون حق تعالی به ذات خود صفات و افعال خود را به حکم اولیت و باطنیت مشاهده می‌کرد، خواست که ذات و صفات و افعال خود را به حکم آخریت و ظاهریت مشاهده کند؛ بنابراین انسان را خلق کرد؛ زیرا انسان استعداد وجودی آن را داشت تا به وسیله آن سر حق برای حق ظاهر شود، به دیگر عبارت حق تعالی انسان را برای آن آفرید تا هر گاه بر وی تجلی کند، ذات و صفات و افعال خود را به خود ببیند (همان: ۶۴-۶۵). پس نیاز خداوند به آفرینش انسان از جهت ظهور و تجلی ای است که این در نتیجه نیازمندی او به غیر خود نیست بلکه نیازمندی به افعال خود است. خلاصه این که از نظر عرفا، هدف و غایت خلقت اولاً همان تجلی، ظهور و هویدا شدن ذات فیاض الهی است، ثانیاً ظهور و تعنیات جهان هستی که مترتب بر ظهور و تجلی ذاتش می‌باشد (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

انسان در فلسفه عده‌ای از فلاسفه و علمای انسان شناس، در تعریف انسان با تکیه بر بعد فکری، با قوه ناطقه، با تمایل و نیاز او به زندگی جمعی و ... آدمی را حیوان متفکر، حیوان ناطق با حیوان اجتماعی معرفی و توصیف کرده‌اند. چنان که گفته‌اند: انسان حیوانی است که برتری دارد بر دیگر حیوانات به واسطه ویژگی او به نیکویی و آن قدرت سخنگویی است به درستی که این نیرو ارجمندترین توانایی هاست که خداوند به انسان عطا فرموده است پس همانا انسان حیوان ناطق است (رزمجو، ۱۳۷۵: ۱۲). فلاسفه اسلامی هدف آفرینش انسان را بر مبنای فضیلت الهی مطرح می‌سازند. به این بیان که خدا هستی مطلق و وجود صرف است و از جمیع کمالات وجودی نیز برخوردار است. چنین وجودی منشأ و سرچشمه تمام خیرات و فضایل و کمالات است. پس آن چه که از مبدأ وجود صادر می‌شود، صدورش بر اساس فیض وجودی آن مبدأ است (نصری، ۱۳۸۶: ۶۹-۷۰). بنابراین فلاسفه معتقدند که چون خداوند حکیم است و موجود حکیم هرگز کار بیهوده و عبث نمی‌کند لذا جهان هستی را عبث و بیهوده نیافریده است؛ بلکه در آفرینش عالم و آدم، هدف و مقصدی حکیمانه در کار بوده است، جهان هستی را نیز برای کامل‌ترین و عالی‌ترین موجود هستی یعنی انسان آفرید و انسان را برای بهره‌برداری صحیح از مواهب و امکانات هستی و رسیدن به کمال مطلوب خلق نموده (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

## انسان در شعر معاصر

ادبیات کهن ما سرشار از نمونه‌های ارزنده‌ای است که از اهمیت و ارزش آدمی حکایت می‌کند هر گوشه از این گنجینه غنی، طرح و نشانی از چهره متعالی انسان، مطابق الگوهای ذهنی دوران گذشته، ارائه می‌دهد و از امکان اعتلای آدمی در دستگاه ارزشی پذیرفته شده‌ای سخن می‌گوید. می‌توان با بررسی آثار ارزشمند و مشخصی از این ادبیات غنی، به طرح و ترسیم دستگاه نظری و ارزشی فرهنگ خویش در باب انسان پرداخت و نشان داد که اصل رویکرد به انسان در این نظام فرهنگی بر چه استوار است (مختاری، ۱۳۷۲: ۸۲). حرکت اصلی شعر معاصر به رغم گرفتاری‌ها و تناقض، همواره به انسان ایرانی، گذشته، حال، آینده، کار کرد، آرمان و سرنوشتش پرداخته است و از موقعیت او به سرنوشت انسان در جهان گراییده است و نشان داده است که بررسی پرشور طبیعت انسانی، ذاتی هنر و ادبیات نو است. هنر و ادبیات نو، نه تنها انسان و جوهر واقعی طبیعتش را با شور و هیجان باز می‌جوید، بلکه در برابر تهاجم‌ها و تخریب‌ها، فروداشت‌ها و نفی حرمت و تباهی و انکار ارزش آدمی، به دفاع از همبستگی انسانی می‌پردازد. شعر و هنر نو در هر دوره‌ای، تصویر نوی از انسان بوده است. تصور و کشف انسان نو تنها به حوزه علم، به ویژه علوم انسانی و اجتماعی، یا فلسفه‌ها و نظریه‌ها و عملکردهای انقلابی، اختصاص ندارد. بلکه کارکرد طبیعی شعر و هنر نیز هست. و گاه حتی کشف انسان نو در شعر و هنر، بسی زودتر با عمیق‌تر از حوزه‌های ذهنی دیگر، رخ نموده است (همان: ۳۰).

در شعر معاصر و در آثار شاعرانی چون نیما، شاملو، اخوان، توجه به انسان و جامعه به وفور دیده می‌شود اگر چه این توجه ممکن است با توجه به دیدگاه‌های همان شاعر باشد؛ ولی آنچه که اهمیت دارد این است که این شاعران انسان را مرکز توجه خود قرار داده‌اند و از آرزوها و آلام او گاه با بیانی روشن و گاه با بیانی نمادین سخن گفته‌اند. نگرش نیما را علاوه بر سیر و سلوک شعر، گرایش ویژه اندیشگی او نیز هدایت کرده و قوام بخشیده است که میان غیر شاعران نیز می‌توان آن را سراغ کرد (همان: ۵۶۰)، شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی دریافته است، او بنا به تأکید خویش در اشعارش، پیش از ورود به عرصه مبارزه، به مسأله «انسان» و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است؛ اما از آن پس، با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگشان، آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان، به ویژه ستایش نخبگان کرده است (همان: ۲۷۱ - ۲۷۲). انسان شعر سپهری، انسانی است که با خدا، هستی و طبیعت مرتبط و نزدیک است و با آنها ارتباطی عمیق و دوستانه دارد. نگرش سپهری از یک دیدگاه عرفانی، چه سنتی بومی و چه سنتی غیر بومی، نسبت به انسان که در فرهنگ شرق ریشه شناخته شده‌ای دارد، نشأت

# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



گرفته است. نگرشی که هر چیزی را در جایگاه خوبی و زیبایی می‌داند. سپهری گاهی به شکل یک انسان کامل ظهور می‌کند و تحقق آرزوهای آدمی را در لباس انسان آرمانی و متعالی توصیف می‌کند. می‌توان گفت انسان شعر سپهری خود اوست که در آئینه اشعارش نمود پیدا کرده و زیبایی، خوبی، ایمان، عشق به هستی و خدا و طبیعت و آدمی را در آن نشان داده است. فضاهای مایوسانه و تاریک شعر سپهری در مقایسه با آرامش و زیبایی و امیدواری او اندک است و خواننده با خواندن اشعارش به احساسی توأم با آرامش او را فراهم شده دست پیدا می‌کند. انسان شعر سپهری توصیف انسان است آن گونه که باید باشد می‌تواند باشد.

## نگاهی گذرا به زندگی سهراب سپهری

سهراب سپهری، شاعر و نقاش معاصر، در ۱۵ مهر ۱۳۰۷ در خانواده‌ای هنرمند و فرهیخته در کاشان به دنیا آمد. دوران کودکی را در کاشان گذراند. از همان آغاز خط و نقاشی ای نیکو داشت. اما سرودن شعر را به طور جدی، از دوره دبیرستان آغاز کرد. پس از پایان تحصیل، چندی در مناصب شغلی گوناگون به کار مشغول شد، اما در سال ۱۳۴۰ از کلیه مشاغل رسمی و دولتی کناره‌گیری کرد و در خلال سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ بیشتر اوقات خود را به انجام کارهای ادبی و هنری از جمله شرکت در نمایشگاه‌های داخل و خارج اختصاص داد (قائمی، ۱۳۸۵: ۱۳). سپهری برای آشنایی با آثار برجسته هنری، تکمیل نقاشی و پژوهش‌های هنری خود و شناخت فرهنگ و فلسفه سرزمین‌های دیگر به پاریس، لندن و ایتالیا رفت. وی همچنین به منظور تحقیق در مبانی ادیان و فلسفه‌های شرقی به توکیو، هندوستان و افغانستان مسافرت کرد. سیر و سفر به شرق و غرب، دستاوردهای ارزشمندی برای او به ارمغان آورد که چون چراغی فروزان فرا روی زندگی‌اش قرار گرفت (رامشینی، ۱۳۸۵: ۲۳). او در سال ۱۳۴۴ دفتر "صدای پای آب" را که در حقیقت آغاز شاهکار اوست سرود. و در سال ۱۳۴۶ دفتر "حجم سبز" را که بهترین مجموعه شعری اوست به دست چاپ سپرد. مضمون این دو مجموعه شعری، تقارن معنویت و طبیعت با یکدیگر است. دیگر مجموعه‌های شعری سپهری عبارتند از: زندگی خوابها (۱۳۲۲ش)، مرگ رنگ (۱۳۲۹ش)، آوار آفتاب (۱۳۴۰ش)، مسافر (۱۳۴۵ش) و ما هیچ، ما نگاه (۱۳۵۶ش). که هیچ کدام همسنگ دو مجموعه صدای پای آب و حجم سبز نیستند (تراپی، ۱۳۸۲: ۱۷۲ - ۱۷۶). سهراب پس از سال ۱۳۵۵ به دلیل بیماری سرطان خون به سرعت به سوی مرگ می‌شتابد. و در اول اردیبهشت ۱۳۵۹ در اوج شکوفایی گل‌ها که عاشقشان بود، روحش به جانب آن وسعت بی انتها پر می‌کشد (همان: ۹). یکی از شاخصه‌های ویژه سپهری طبیعت‌گرایی او است، به جرأت می‌توان گفت که در ادبیات معاصر کمتر کسی به پای او می‌رسد. سپهری به گونه‌ای از طبیعت صحبت می‌کند که انگار با آن پیوند خورده است و خواننده اشعار او گاهی احساس می‌کند که او خود، باید درخت، آب یا زمین باشد که به این رسایی و زیبایی آنها را توصیف کرده است (اصلائی، ۱۳۸۶: ۵). در حقیقت انسان شعر سپهری انسانی است غرق شده و یگانه با طبیعت و این یگانگی گاهی آن چنان عمیق می‌گردد که او خویشتن را فراموش می‌کند. سپهری با طبیعت از دو دیدگاه پیوند دارد: یکی آنکه اندیشه‌هایش دارای رنگی عارفانه است، در مظاهر صنع غرق می‌شود و خود را با آنها پیوسته و یگانه می‌بیند و نیایش او نیز در دمسازی با آنهاست. دیگر آنکه او انسانی است دل آزرده از شهرها و تمدن عاری از عشق و معنویت که ناگزیر به طبیعت روی آورده است تا فرصت سبز حیات را در دامن آن درک کند (حاکمی، ۱۳۷۶: ۱۷۴). در اغلب مجموعه‌های سپهری، توجه او به طبیعت دیده می‌شود؛ ولی در مجموعه آوار آفتاب ارتباط بیشتر سپهری با طبیعت آشکار است. در حقیقت می‌توان چنین گفت که طبیعت‌گرایی سپهری بی‌اعتنایی او به انسان نیست بلکه در جهان‌بینی سپهری انسان نیز خود جزئی از طبیعت است، آن هم جزئی توانا، از طبیعت گفتن، یعنی از مادر انسان حرف زدن، به همه چیز طبیعت، از دریچه‌ای گشوده از درون نگاه می‌شود و طبیعت به تمامی در خدمت انسان و انسان به تمامی در خدمت طبیعت است. سپهری طبیعت را به ذهن آدم می‌برد و ذهن آدم را به طبیعت؛ حاصل این سیر و سلوک، آفرینش ارزش‌های تازه است و انتقال آن‌ها از طریق شعر به انسان که شاید امروز بیش از همیشه عمیقاً نیازمندشان است (مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۲۰۹).

در اکثر شعرهای سپهری، انسان شعر او احساس ناگوار جدایی از طبیعت که همان دور ماندن از اصل خویش است را دارد و سپهری بر آن است تا از طریق فانی شدن کامل در طبیعت، این انسان به شهود حقیقت دست پیدا کند (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۸۴). به دیگر عبارت انسان شعر سپهری از طریق طبیعت به حقیقت و معرفت می‌رسد. نگاه انسان شعر سپهری به طبیعت نگاه انسان پرسشگری است که هر لحظه‌اش را به آسمان و زمین پیوند می‌زند و از جریان هستی با مقوله‌هایی از عرفان شرقی در پی کشف خویشتن خویش از هیاهوی تحمیل شده است. گویی در همه لحظه‌ها بازگشت به مادر طبیعت را مطرح می‌کند. افق نگاه شاعر میان، «رنگ» و «واژه» به آموزه‌هایی

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



می‌رسد که با نوعی معرفت شناسی و فضاهای حسی همراه است. در شعر سپهری هویت انسانی که در فضاهای شهرنشینی و غوغاهای روزمرگی که در دامان طبیعتی زنده و جاندار خود را می‌جوید. (معتقدی، ۱۳۸۶: ۲).

## توصیف طبیعت به مثابه توصیف خداوند

انسان شعر سپهری رابطه‌ای عمیق و دوستانه با خداوند دارد. او هر لحظه خود را تحت توجه و عنایت خداوند می‌بیند. تعبیری که (شاعر) برای خداوند به کار می‌برد در خور تأمل‌اند. او خداوند را با تعبیر دوست خطاب می‌کند همان‌گونه که در شعر دیده می‌شود این نشان از ارتباط عمیق شاعر با خداوند دارد. انسان شعر سپهری در جست‌وجوی خداوند است و برای رسیدن به او به جست‌وجو می‌پردازد که شاعر آن را با آوردن تصویرهایی نشان می‌دهد و تعبیری که سپهری به آن اشاره کرده است همان انسانی است که خداوند را می‌جوید و در پی یافتن نشانی‌هایی از اوست. در واقع سپهری با طرح پرسش از خانه دوست می‌خواهد این نکته را به خواننده منتقل کند که دوستی که انسان در جست‌وجوی اوست بسیار نزدیک تر از تصورات ماست و ما انسانها باید در درون خود او را پیدا کنیم. خانه دوست کجاست؟ در فلق بود که پرسید سوار، آسمان مکتی کرد. رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها/ بخشید (سپهری، ۱۳۸۷: ۳۵۸-۳۵۹).

انسان شعر سپهری همواره خداوند را صدا می‌زند و خود را همچون زمینی می‌داند که منتظر بارش باران است و در حالت راز و نیاز و مناجات با خداوند منتظر رحمت الهی است و سپهری می‌گوید: زمین باران را صدا می‌زند و من تو را باد می‌گذرد و چلچله می‌چرخد و نگاه من انسان در بیکرانگی تو گم می‌شود و تو را صدا می‌زند. انجیر کهن سر زندگی اش را می‌گسترده. زمین باران را صدا می‌زند. گردش ماهی آب را می‌شمارد. باد می‌گذرد. چلچله می‌چرخد/ و نگاه من گم می‌شود (سپهری، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

سپهری در اغلب اوقات تعبیر خاصی را برای خداوند به کار می‌برد، گاهی او را دوست خطاب می‌کند، گاهی تعبیر دریا و گاهی تعبیر سحر برای او به کار می‌برد. شاعر در جست‌وجوی خداوند است و از دامن شب می‌گریزد تا به گیسوی سحر دست پیدا کند و خود را به آب می‌افکند تا به دریا برسد، غافل از آن که ژرفا و عظمت دریای وجود خداوند را آدمی درک نمی‌کند. درها باز، چشم تماشا باز، چشم تماشا، و خدا در هر... آیا بود؟/ خورشیدی در هر مشت: بام نگه بالا بود. می‌بویید. گل وا بود؟ بوییدن بی ما بود: زیبا بود. او تنهایی، تنها بود. تا پیدا، پیدا بود. او آنجا، آنجا بود (سپهری، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

از دیدگاه انسان شعر سپهری خداوند چون خورشیدی است که هر لحظه با نگاه لطف بر انسان انوار خود را می‌تاباند، و در همه جا جاری و ساری است حتی در چیزهایی که از نظر ما ناپیدا هستند و آنجا حضور دارد. شاعر تعبیر خورشید را برای خداوند به کار می‌برد که بسیار قابل توجه است. شاعر بر این نکته تأکید می‌کند که گرچه خداوند از نظر مقام، والاتر از آدمی است؛ ولی ذات پاک او همواره همدم آدمی است. او در نزدیک انسان قرار دارد؛ ولی با این وجود خود تنهاست و همدمی ندارد و شاعر به انسان خطاب می‌کند که: خداوند تنها تر از توست و همنشین و همدمی ندارد.

این لاله هوش، از ساقه بچین پرپر شد، بشود، چشم خدا/ تر شد، بشود، و خدا از تو نه بالاتر نسی، تنها تر، تنها تر (سپهری، ۱۳۸۷: ۲۳۴).

سپهری و انسان شعر او نیایش کردن به درگاه خداوند را بسیار دوست می‌دارند و شاعر در چند جای شعر خود به مسأله نیایش اشاره می‌کند. از دیدگاه انسان شعر سپهری در هنگام نیایش با خداوند فریب، از بین می‌رود چنان که خود شاعر هم می‌گوید شکستم آویز فریب. در ادامه انسان شاعر، از شب‌نم دیدار خداوند وجودش تر می‌گردد و در ته تاریکی وجود تکه‌ای از خورشید حقیقت وجود او را نورانی و درخشان می‌کند که او را از خود بی‌خود می‌کند.

شاعر حالتی از نیایش بین خود و معبودش را به تصویر کشیده است. او خود را موجودی می‌داند که در برابر نسیم معبود به نیاز ایستاده است، خود را چون ستاره ای فرض کرده است که در دل تاریکی قرار دارد و همچنین چون زمزمه ای که در دل هستی قرار گرفته است و در پایان شعر هم می‌گوید: لب‌های من نیایش خداوند را به جا می‌آورند و «من» هستم و محرابی برای عبادت به درگاه تو بود و نسیمی. سیاهی بود و ستاره‌ای هستی بود و زمزمه ای. الا بود و نیایشی/ دامنه بود و: نماز و محرابی (سپهری، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۲).

شاعر بر این باور است که برای سلوک و رفتن به سمت کمال انسان باید مراحل طی بکند. او می‌گوید همان‌گونه که رودها در نهایت به سوی دریاها روان می‌گردند و به دریاها می‌پیوندند، انسان هم از طریق تنهایی به دریای وجود حق می‌رسد. بودا نمادی از یک انسان به کمال رسیده است که شاعر به آن اشاره کرده است. سپهری در سلوک انسان در مسیر کمال مکانی را به تصویر می‌کشد که انسان در آن جا به کمال دست یافته است و آن، پشت هیچستان و لامکان است. مکانی که رگ‌های هوا پر از قاصدهایی است که از شکوفا شدن



# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



دورترین بوته خاک خبر می‌آورند و سواران ظریف که به سر تپه معراج شقایق رفتند، همان انسان‌های به کمال رسیده که عروج کرده و به کمال رسیده‌اند.

پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است که خبر می‌آرند، از گل‌ها شده دورترین بوته خاک، بر روی شن‌ها هم، نقش‌های سم اسبان سواران ظریفی است که صبح به سر تپه معراج شقایق رفتند (سپهری، ۱۳۸۷: ۳۶۱).  
سپهری و انسان شعر او در مسیر سلوک و رسیدن به کمال بر یک نکته اساسی توجه دارد و آن حرکت است، شاید منظور و مقصود او از حرکت، رفتن به مسیری که مقصد انسان است باشد و در این رفتن بر «تنهایی» تأکید می‌کند. در حقیقت انسان شعر سپهری انسانی است که در سلوک و حرکت، تنهایی را که همان ترک تعلقات دنیوی است مد نظر خود قرار داده است؛ زیرا انسان چون از همه چیز چشم می‌پوشد، تنها می‌شود. پس از این مرحله است که او می‌خواهد به سرزمینی برود که برای وسعت آن نمی‌توان واژه‌ای را تصور کرد. یعنی انسان شعر سپهری به تکامل و کمال می‌خواهد دست پیدا کند که در واژه و در لغت نمی‌توان آن را جای داد و تفسیر کرد؛ البته می‌توان درباره سلوک انسان به صورت تنهایی برای کمال این نظر را هم ذکر کرد که: در نظام فکری سپهری تنها راه‌هایی اولین قدم مراقبه است و مراقبه فقط در تنهایی رخ می‌دهد (مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

سپهری در اغلب اشعارش به مسأله تلاش آدمی برای کسب معرفت پرداخته است. او معتقد است برای درک این معرفت انسان باید به سلوک بپردازد، خصوصاً در مورد انسان عارف این نظر را دارد. انسان شعر سپهری انسانی است که می‌داند اگر آئینه وجود آدمی سرشار از معرفت شود و آفتاب تجلی حق بر او بتابد به درخشش بی‌نهایتی می‌رسد و می‌گوید:

در شب تردید من برگ نگاه! می‌روی با موج خاموشی کجا؟ / ریشه‌ام از هوشیاری خورده آب: من کجا، خاک فراموشی کجا، / دور بود از سبزه‌زار رنگ‌ها، زورق بستر فراز موج خواب. / پرتویی آئینه را لبریز کرد: طرح من آلوده شد با آفتاب (سپهری، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۷).  
از دیدگاه سپهری انسانی که با طبیعت انس دارد روح او مهذب و جانش شیفته موجودات و عناصری که در آن است می‌گردد. او به آواز پرندگان گوش می‌دهد در حالی که ذهن او بارور از زیبایی می‌گردد، پرندگانی که از اسرار باخبرند و آوازشان از همه علوم دنیا آگاهی‌دهنده‌تر است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۲۰). سپهری معتقد است کمال و تعالی روح انسانی که معصومیت موجودات طبیعت را درک کرده است بسیار راحت‌تر از دیگر انسان‌ها است و در حقیقت کمال آدمی هم در درک زیبایی معصومانه موجودات طبیعت است.  
ارتباط گل نیلوفر و وجود آدمی و هم‌چنین ارتباط آرامش بودایی و نیلوفر را می‌توان در این شعر دید. در اکثر شعرهای سپهری منظور از آئینه همان وجود انسان است که خداوند در آن تجلی پیدا کرده است. سپهری از انسان، طبیعت و نیلوفر و ارتباط آنها سخن می‌گوید. اکنون نیز به طور مختصر از مرتبط بودن ظاهر و زندگی گل نیلوفر با انسان سالک و انسان عارف چند جمله‌ای بیان می‌گردد. در فرهنگ بودایی به خاطر این که بودایی‌ها متصور شدند که هنگام تولد بودا او از درون شعله گل نیلوفر متولد شد و زندگی بودا نیز چون گل نیلوفری بود که به لجن دنیا گرفتار نشد این تشابه بین بودا و نیلوفر را قائل شدند از طرفی بین شکل گل نیلوفر که به خاطر دایره‌وار بودن آن نماد تکامل بود و هم‌چنین این گونه تصور می‌شود که گل نیلوفر به خاطر پیوسته بودن به دو منبع ازلی، آب و آفتاب با انسان تشابه دارد زیرا انسان نیز با خداوند که اعتقاد بر این است که در آسمان جای دارد مرتبط است و از او انرژی و نور می‌گیرد و هستی آدمی در گرو وجود بخشی از طرف خداوند است. بنابر آن چه گفته شد چنین تصور می‌شود که بین گل نیلوفر به عنوان یکی از نشانه‌های طبیعت و انسان رابطه وجود دارد و این رابطه را می‌توان هم مبنایی عرفانی و هم مبنای ظاهری و هم مبنایی آفرینشی قلمداد نمود.  
زیر چرخ وحشی گردونه خورشید / بشکند گر پیکر بی‌تاب آئینه / او چو عطری می‌پرد از دشت نیلوفر، او، گل بی‌طرح آئینه. او، شکوه شبنم رویا. خواب می‌بیند نهال شعله‌گویا تند بادی را کیست می‌لغزاند امشب دود را بر چهره مرمرا؟ / او، خدای دشت نیلوفر، / جام شب را می‌کند لبریز آوایش / زیر برگ آئینه را پنهان کنید از چشم (سپهری، ۱۳۷۶: ۱۴۹).

پارادوکس‌های شاعر در موضوع ارتباط انسان با طبیعت قابل توجه است. انسان شعر سپهری در اوج ارتباط با هستی و آفریده‌های خداوند به دلیل نگاه متعالی شاعر باز هم تنهاست، باز هم از اصل خویش دور افتاده و از این تنهایی می‌نالند. و به قول شاعر مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک / دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم او خود را چون مرغ باغ ملکوتیا می‌داند که از جایگاه اصلی خود جدا افتاده است و از دوری و تنهایی خود سخن می‌گوید / نور در کاسه مس، چه نوازش‌ها می‌ریزد! / نردبان از سر دیوار بلند، صبح را روی زمین می‌آرد. / پشت لبخندی پنهان هر چیز، روزنی دارد دیوار زمانی که از آن، چهره من پیدا است. چیزهایی هست، که نمی‌دانم. او می‌دانم، سبزه‌ای را بکنم

# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



خواهم مرد. می‌روم بالا تا اوج، من پر از بال و پر / راه میبینم در ظلمت، من پر از فانوسم / من پر از نورم و شن و پر از دار و درخت. پر از راه، از پل، از رود، از موج. پر از سایه برگی در آب: چه درونم تنهاست (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۳۶-۳۳۷).

سپهری و انسان شعر او معتقدند که طبیعت پله‌ای است برای عروج به سمت کمال و اگر انسان به چنین مقامی دست یافت یقیناً گره پنجره‌ها را با آه می‌گشاید، و به رستگاری می‌رسد.

و من آنان را، به صدای قدم پیک بشارت دادم و به نزدیکی روز، و به افزایش رنگ. به طنین گل سرخ، پشت پرچین سخن‌های درشت / و به آنان گفتم: هر که در حافظه چوب ببند باغی / صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند. هر که با مرغ هوا دوست شود خوابش آرام‌ترین خواب جهان خواهد بود. آنکه نور از سر انگشت زمان برچیند / می‌گشاید گره پنجره‌ها را با آه (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۷۴-۳۷۵).

انسان شعر سپهری، معتقد است که طبیعت و جلوه‌های آن مثل آفتاب، باد، خاک، لاله، رود و دشت، همه متجلی‌کننده خداوند هستند و آدمی در وجود هر کدام از آنها می‌تواند به مشاهدات عرفانی دست پیدا کند، علاوه بر این از آن جایی که انسان شعر سپهری انسانی آگاه و با بصیرت است توجه او به مظاهر طبیعت سطحی و گذرا نیست بلکه توجهی آگاهانه است. او چنان به این طبیعت با دیده دقت می‌نگرد که «تراویدن آفتاب از بوته‌ها را می‌بیند». «گل لاله را که همچون لبخندی به دشت است و پرتو او در آب روشن ریخته شده است» (همان: ۱۶۰-۱۶۱) را درک می‌کند و چه چیز می‌تواند به او این بصیرت و آگاهی را بدهد جز معرفت به ذات تمام پدیده‌های طبیعت. انسان شعر سپهری، کسی است که از طبیعت پیرامونش به خدا می‌رسد یعنی او از دیدن گل سرخ، چشمه، دشت، ماه، سنگ، سرو، علف، موج، آب، نسیم به یاد خداوند می‌افتد و تبلور و تجلی خداوند را در همه این طبیعت می‌بیند و می‌بینیم که انسان شاعر بین عناصر طبیعی و دین و مذهب پیوند برقرار کرده است:

من مسلمانم / قبله ام یک گل سرخ. جانمازم چشمه، مهرم نور. دشت سجاده من / من وضو با تیش پنجره‌ها می‌گیرم. در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف. سنگ از پشت نمازم پیداست / همه ذرات نمازم متبلور شده است. من نمازم را وقتی می‌خوانم که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو. من نمازم را، بیا تکبیر الإحرام علف می‌خوانم، پی قد قامت موج / کعبه‌ام بر لب آب، کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست / کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر حجرالاسوده من روشنی باغچه است (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۷۲ - ۲۷۳).

انسان شعر سپهری انسانی است که آن چنان در درک عمیقی به سر می‌برد که معتقد است قبله او یک گل سرخ و جان نماز او چشمه و مهرش نور و دشت سجاده اوست و این اوج درک و شعور یک انسان در ارتباط و درک طبیعت است. انسانی که طبیعت آن چنان برای او ارزشمند است که آن را قبله خود ساخته و پلی قرار داده برای رسیدن او به خدا. در واقع طبیعت برای انسان شاعر تجلی‌گاه زیبایی خداوند است. علاوه بر این در شعر سپهری رگه‌هایی از عرفان متعالی هم دیده می‌شود. عرفانی که در آن انسان در لا به لای همه چیز (طبیعت) خداوند را می‌بیند از گل سرخ گرفته تا چشمه و موج و علف و باغچه.

شب سرشاری بود. رود از پای صنوبرها، تا فراترها می‌رفت. دره مهتاب اندود، و چنان روشن کوه، که خدا پیدا بود (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۳۳-۳۳۴).

انسان شعر سپهری انسانی است آگاه و با بصیرت. بینش و دید او با انسانهای عادی فرق دارد. در بینش انسان شعر سپهری طبیعت آگاه است و دارای درک و احساس. انسان شعر سپهری این نکته را تشخیص داده است که با این طبیعت دارای احساس و شعور که هر عنصر آن رازی را در خود دارد می‌توان به خدا رسید. او در این شعر می‌گوید: مهتاب آن چنان دره را روشن کرده بود که خدا در روشنایی آن دیده می‌شد این چنین سخن گفتن و این گونه طبیعت را به خدا پیوند زدن مطمئناً کار یک انسان عادی نیست بلکه این گونه بیان نزدیکی با خداوند از طریق طبیعت، احساس انسانی است که خود به درک زیبایی این ارتباط رسیده باشد و نگاه و احساس او به درک این حقیقت رسیده باشد.

ای قدیمی‌ترین عکس نرگس در آینه حزن! / جذبه تو مرا همچنان برد. تا هوای تکامل؟ شاید (سپهری، ۱۳۷۸: ۴۳۵).

## توصیف طبیعت به مثابه اخلاق انسانی

انسان آرمانی و ویژگی‌های او یکی از مباحثی است که در ادبیات و عرفان ما سابقه‌ای طولانی دارد. ویژگی‌های انسان آرمانی چون «صدقت»، «پاکی»، «عشق و محبت، سادگی و کمال، و عبادت و ...» همواره مورد توجه بوده است. در شعر سپهری که ما نگاه متعالی انسان را می‌بینیم، ویژگی‌های انسان آرمانی به خوبی نشان داده شده است. انسان آرمانی شعر سپهری در واقع یک عارف نه به معنای مصطلح است که به هستی، انسان‌ها و موجودات با دیدی وسیع و متعالی می‌نگرد. او هستی، آفرینش و انسان را آیات الهی می‌داند که در

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



نظر او بی عیب و نقص و عاری از زشتی‌اند. در واقع ما در برخی اشعار سپهری، شاعر را می‌بینیم که خودش نقش یک انسان آرمانی و پیامبر را ایفا می‌کند. همچون پیامبران سخن می‌گوید، آرزوهایش همچون آنان بزرگ، زیبا و الهی است، به دنبال صلح و اخلاق و آشتی و مهربانی است و می‌خواهد کژی‌ها و ناراستی‌های جامعه را برطرف نماید و به طور کلی در پی ایجاد یک جهان آرمانی خالی از بدی و زشتی است. انسان آرمانی شعر سپهری، پیام‌آور عشق است و می‌خواهد در جهانی وحشتناک مهربانی و عطاقت، در مقابل مردم بی‌وفا و فریبکار؛ صداقت و صمیمیت، در مقابل ظلم؛ شفقت، در برابر بی‌عدالتی‌ها؛ درستکاری و در عوض تنفر آدمیان؛ گذشت از خود نشان دهد، در جهانی که همه چیز تخریب می‌شود، معمار باشد، دشنام را از لب‌ها برچیند و زشتی‌ها را از بین ببرد و دیوارها را از جا بر کند، تا انسان‌ها بدون هیچ قید و شرطی همدیگر را دوست بدارند (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۲۰).

علاوه بر این انسان آرمانی سپهری از یک سوی با خدا مرتبط است و از سویی دیگر با انسان‌ها همراه است. نقش پیامبرانه‌ای که شاعر برای خود در نظر گرفته همان انسان متعالی و آرمانی اوست. این انسان، حاصل نگاه متعالی سپهری به جهان آفرینش و رابطه‌ای است که برای انسان و خدا تصور کرده است.

روزی/ خواهیم آمد، و پیامی خواهیم آورد. در رگ‌ها نور خواهیم ریخت/ و صدا خواهیم داد: ای سبدهاتان پر خواب سبب/ آوردم، سبب سرخ خورشید. خواهیم آمد، گل یاسی به گدا خواهیم داد/ زن زیبایی جذامی را، گوشواری دیگر خواهیم بخشید/ کور را خواهیم گفتیم: چه تماشا دارد باغا/ دوره گردی خواهیم شد، کوچه‌ها را خواهیم گشت، جارا خواهیم زد: آی، شبنم، شبنم، شبنم/ رهگذاری خواهیم گفت: راستی را، شب تاریکی است، از کهکشانی خواهیم دادش، بر روی پل دختر کی بی پاست، دب اکبر را بر گردن او خواهیم آویخت. هر چه دشنام، از لب‌ها خواهیم برچید/ هر چه دیوار، از جا خواهیم بر کند/ رهنمان را خواهیم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند! ابر را، پاره خواهیم کرد. من گره خواهیم زد، چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد. و به هم خواهیم پیوست، خواب کودک را با زمزمه زنجیره‌ها، بادبادک‌ها به هوا خواهیم برد. گلدان‌ها، آب خواهیم داد/ خواهیم آمد، پیش اسبان، گاوان، علف سبز نوازش/ خواهیم ریخت/ مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهیم آورد. آخر فرتوتی در راه، من مگس‌هایش را خواهیم زد. خواهیم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهیم داشت/ پای هر پنجره‌ای، شعری خواهیم خواند/ هر کلاغی را کاجی خواهیم داد/ مار را خواهیم گفت: چه شکوهی دارد غوک! آشتی خواهیم داد. آشنا خواهیم کرد. راه خواهیم رفت. نور را خواهیم خورد. دوست خواهیم داشت (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۳۸-۳۴۱).

شاعر در این شعر برای خود نقش انسان کامل (پیامبرانه) قائل شده است. نقش پیامبرگونه‌ای، که هدفش اصلاح جامعه انسانی و ایجاد جامعه آرمانی است، آرمان شهری که مردم در آن خوشبختند و عاشق یکدیگر و این جامعه ایده آل به وسیله اقداماتی که توسط شاعر صورت می‌گیرد به وجود می‌آید. شاعر با قائل شدن چنین نقشی برای خود ابتدا در پی بیدار کردن انسان‌های ناآگاه و غافل و سپس معرفت دادن به آنهاست. یعنی شاعر برای انسان‌های غافل و خواب زده، نگران است و غصه آنها را می‌خورد. البته این اندوه و نگرانی برای انسان‌ها را ما پیش از سپهری در شعر خواب در چشم ترم می‌شکنند، آنچه مورد نظر سپهری است همه انسان‌ها با تمام سلیقه و ویژگی‌هاست، خوب و بد کردن و جدا کردن انسان‌ها در کار او نبوده است، همان گونه که پیامبران الهی برای تمام انسان‌ها پیام آورده‌اند و به تمامی انسان‌ها و انسانیت می‌اندیشیده‌اند. با در نظر گرفتن نقش پیامبرانه برای شاعر، او چون یک پیامبر وعده‌ی آمدن خویش را می‌دهد. وقتی آمد پیامی با خود خواهد داشت، در رگ‌های انسان‌ها نور خواهد ریخت و غفلت زدگان را بیدار خواهد کرد و سبب معرفت و خورشید دانایی را به آن‌ها خواهد داد. در مرحله بعد می‌بینیم که انسان آرمانی پس از آگاه کردن انسان‌ها، به همه آنها عشق می‌ورزد، به آنها می‌بخشد و پاکی‌ها را افزون می‌کند و این بخشش و محبت او فراگیر است: زشت و زیبا و فقیر و غنی از دیدگاه او یکسان است زیرا او همه انسان‌ها را لایق دوست داشتن می‌داند؛ البته او چون همه موجودات را آفریده خداوند می‌داند بدین خاطر بر خود فرض می‌داند که به همه آنها عشق بورزد. در ادامه، نقش پیامبر گونه انسان شعر سپهری گسترش پیدا می‌کند: ناتوان را یاری دادن، زشتی‌ها را برطرف کردن و فاصله‌ها را از بین بردن، در حقیقت، انسان آرمانی شعر سپهری در پی ایجاد جامعه و جهان آرمانی و سعادت و کمال انسانهاست. و در این راه می‌کوشد تا به همه موجودات اطرافش عشق بورزد، تضادها را از بین ببرد و همگان را به صلح و دوستی فرا خواند و دشمنی‌ها را از بین ببرد و در پایان شاعر با آوردن ابیات پایانی رسالت خود را به اتمام می‌رساند که همان همگان را به معنویت فراخواندن و دوست داشتن و صلح و صفا ایجاد کردن در هستی است: آشنا خواهیم کرد. راه خواهیم رفت/ نور خواهیم خورد. دوست خواهیم داشت (همان: ۳۴۱). نوع نگاه انسان آرمانی و متعالی در شعر سپهری به گونه‌ای است که همه چیز را در اوج زیبایی و کمال می‌بیند. از نظر او در عالم امکان نقصی وجود ندارد بنابراین نسبت‌هایی که منجر به برتری یکی بر دیگری می‌شود شاید نامناسب باشد.

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



من نمی دانم که چرا می گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست. گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد. چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید/ واژه ها را باید شست، واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۹۱-۲۹۲).

روشنی را بچشمیم/ شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را. گرمی لانه لک لک را ادراک کنیم، روی قانون چمن پا نگذاریم. در موستان گره ذایقه را باز کنیم و دهان را بگشاییم اگر ماه در آمد، و نگوییم که شب چیز بدی است. او نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ. و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی آید. او کتابی که در آن پوست شبنم تر نیست و کتابی که در آن یاخته ها بی بعدند/ و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت و اگر خنج نبود لطمه می خورد به قانون درخت/ و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می گشت. بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می شد/ و بدانیم که پیش از مرجان، خلائی بود در اندیشه/ دریاها (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۹۱).

سپهری خود یکی از انسان های والای جامعه بود که اخلاق و منش و نیک زیستن او برای همه سرمشق بود. او شهرت طلب نبود و اعتقاد داشت کسانی که به دنبال شهرت می روند، خودخواه و بی مایه اند. او هیچ گاه به مسائل بیهوده نمی اندیشید و در فکر این نبود که او را با چه نامی می خوانند و یا چه برجسب هایی بر او خواهند زد (پوراابراهیم، ۱۳۷۹: ۴۷). سپهری و انسانش همچون منشوری هستند که خوب بودن و پاک بودن را برای آدمیان ترویج می کنند. در اخلاق انسان شعر سپهری خصلت های منفی و زشت انسانی جای ندارند شاید به همین دلیل است که امروزه شعر سهراب دلپسند و مقبول همگان است. از نظر انسان شعر سپهری همه چیز خلق شده با هدف خاصی و همه باید خوب و انسان باشند، به دیگران امید دهند، به ناتوانان و ضعیفان محبت ورزند و برای اصلاح ناهنجاری های جامعه تلاش نمایند و ما همه این ویژگی ها را در شعرپیمای در راه او می بینیم. با نگاهی دقیق به اشعار سپهری در می یابیم که این شاعر بزرگ، با پایبندی به اصول اخلاقی، انسانی و همدلی و همنوایی با همنوعان خویش، آنها را سروده و برای تمامی آلام انسان ها، شادی ها، آمل و آرزوهایشان اهمیت قائل شده است. فضائل اخلاقی چون سادگی، قناعت و سخت کوشی در شعر او به فراوانی دیده می شود و در سایه چنین ویژگی هایی، انسان شعر سپهری به آرامش می رسد. شاید بتوان گفت ویژگی های اخلاقی که او آنها را در شعرش به کار برده نه تنها خواهان اجرای آنها برای انسان هاست بلکه نسبت به همه موجودات و هستی چنین دیدی دارد. سپهری برای برقراری عدالتی می آید که پیش از این در ندایی تازه، آزادی بشر را برای مان خواسته بود. او به آزادی ایشیا و عدالت میان آدمی و هستی می اندیشد (مسیح، ۱۳۷۸: ۲۵). انسان شعر سپهری خواستار عدالت و آزادی میان انسان ها و سایر موجودات است و در سطحی جهانی به آن می نگرد.

اگر بخواهیم شعر سپهری را از جهت اخلاقی بررسی کنیم شاید بتوان گفت که اخلاق پیامبرانه و نقش پیامبرانه در اکثر جنبه های این شعر نمود دارد. انسانی که سپهری به تصویر کشیده است، انسانی است که ویژگی های اخلاقی او در حد کمال است. سطرهای نخست شعر از انسانی سخن می گوید که دیگران را آگاهی می بخشد و همنوعان اش را از رخوت و نا آگاهی بیرون می آورد. او صدا خواه در داد: ای سبدهاتان پر خواب سیب آوردم سیب سرخ خورشید

در سطرها و ابیات بعدی او در پی بخشش است و در این بخشش انسان های زشت و زیبا و فقیر و ثروتمند در نظرش یکسان است به عبارت دیگر بخشش او همه گیر است: زن زیبایی جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید. ترویج پاکی، امید دادن و تقویت ضعیفان و ناتوانان از دیگر ویژگی های اخلاقی انسان شعر سپهری است: روی پل دختر کی بی پاست، دب اکبر را بر گردن او، خواهم آویخت. بدگویی کردن از دیگران و مانع تراشی نمودن برای پیشرفت انسان ها از نظر انسان شعر سپهری کاری ناپسند است و در اخلاق او جنبه منفی دارد بنابراین او از آنها دوری می کند.

هرچه دشنام از لبها خواهم برچید، هرچه دیوار، از جا خواهم برکنند.

در مرحله بعد او ناهنجاری ها را اصلاح می کند و نیازهای مادی و معنوی انسان ها را برطرف می نماید و به طبیعت و محیط پیرامون خود عشق می ورزد و کینه ها را برطرف می سازد. در اخلاق او عشق و دوست داشتن هم نوعان و دیگران به فراوانی دیده می شود و البته دامنه این دوست داشتن به حیوانات هم کشیده شده است و در واقع انسان سپهری به همه موجودات عشق می ورزد:

خواهم آمد، پیش اسبان، گاو، علف سبز نوازش/ خواهم ریخت/ مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهم آورد. آخر فرتوتی در راه، من مگس هایم را خواهم زد

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبائی

hcwconf.ir



بنابر آن چه گفته شد انسان شعر سپهری از لحاظ اخلاقی بسیار کامل است و در حقیقت سپهری با آوردن این تصویرها این نکته را به خواننده گوشزد می‌کند که او دوستدار چنین شخصیتی است، شخصیتی که این ویژگی‌های اخلاقی را داشته باشد و آنها را در برخورد با انسان‌ها و موجودات اطراف خویش به کار ببرد

روزی/ خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد. در رگ‌ها، تور خواهم ریخت/ و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب/ آوردم، سیب سرخ خورشید. خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد، زن زیبایی جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید/ کور را خواهم گفتم: چه تماشا دارد باغا/ دوره گردی خواهم شد، کوجه‌ها را خواهم گشت، جارا خواهم زد: آی شبنم، شبنم، شبنم، رهگذری خواهد گفت: راستی را، شب تاریکی است، کهکشانی خواهم دادش بر روی پل دخترکی بی پاست، دب اکبر را بر گردن او خواهم آویخت. هر چه دشنام، از لب‌ها خواهم بر چید. او هرچه دیوار، از جا خواهم برکند. رهنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند! ابر را پاره خواهم کرد. من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد/ و بهم خواهم پیوست خواب کودک را با زمزمه/ زنجره‌ها، بادبادک‌ها، به هوا خواهم برد. گلدان‌ها، آب خواهم داد. خواهم آمد، پیش اسبان، گاوان، علف سبز نوازش خواهم ریخت/ مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهم آورد، اخر فرتوتی در راه، من مگس‌هایش را خواهم زد، خواهم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهم داشت/ پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند. هر کلاغی را کاجی خواهم داد، مار را خواهم گفت: چه شکوهی دارد غوک! آشتی خواهم داد/ آشنا خواهم کرد، راه خواهم رفت/ نور خواهم خورد. دوست خواهم داشت (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۳۸-۳۴۱).

سپهری و انسانش همچون منشوری هستند که خوب بودن و پاک بودن را برای آدمیان ترویج می‌کنند، در اخلاق انسان شعر سپهری خصلت‌های منفی و زشت انسانی جای ندارند شاید به همین دلیل است که امروزه شعر سهراب دلپسند و مقبول همگان است. از نظر انسان شعر سپهری همه چیز خلق شده با هدف خاصی و همه باید خوب و انسان باشند، به دیگران امید دهند، به ناتوانان و ضعیفان محبت ورزند و برای اصلاح ناهنجاری‌های جامعه تلاش نمایند و ما همه این ویژگی‌ها را در شعر پیامی در راه او می‌بینیم. با نگاهی دقیق به اشعار سپهری در می‌یابیم که این شاعر بزرگ، با پایبندی به اصول اخلاقی، انسانی و همدلی و همنوایی با همنوعان خویش، آنها را سروده و برای تمامی آلام انسانها، شادی‌ها، آمل و آرزوهایشان اهمیت قائل شده است. فضائل اخلاقی چون سادگی، قناعت و سخت‌کوشی در شعر او به فراوانی دیده می‌شود و در سایه چنین ویژگی‌هایی، انسان شعر سپهری به آرامش می‌رسد. شاید بتوان گفت ویژگی‌های اخلاقی که او آنها را در شعرش به کار برده نه تنها خواهان اجرای آنها برای انسان‌هاست بلکه نسبت به همه موجودات و هستی چنین دیدی دارد.

سپهری برای برقراری عدالتی می‌آید که پیش از این در ندایی تازه، آزادی بشر را برابمان خواسته بود. او به آزادی اشیا و عدالت میان آدمی و هستی می‌اندیشد، (مسیح، ۱۳۷۸: ۲۵). انسان شعر سپهری خواستار عدالت و آزادی میان انسان‌ها و سایر موجودات است و در سطحی جهانی به آن می‌نگرد.

اگر بخواهیم شعر سپهری را از جهت اخلاقی بررسی کنیم شاید بتوان گفت که اخلاق پیامبرانه و نقش پیامبرانه در اکثر جنبه‌هایش در این شعر نمود دارد. انسانی که سپهری به تصویر کشیده است،

در شعر سپهری، او نگران انسان و سرنوشت او در سطحی جهانی است، او دوستدار آدمیان در کل هستی است و رنج‌ها و آلام آنها را رنج‌های خویش می‌پندارد و در این شعر این نوع دوستی نشان داده شده است. انسانی که سپهری از آن حرف می‌زند، انسانی است که تر شدن گونه‌های هم‌نوعانش در اثر ظلم را نمی‌پسندد و برای آنها غمگین می‌شود و اندوه آنها را غم و اندوه خود می‌داند؛ علاوه بر اینها جایگاهی که سپهری برای کودک و دوران کودکی در شعر خویش قائل است قابل تأمل است. او علاوه بر آنکه ظلم و ستم در حق آدمیان را نمی‌پسندد، کودکان را به دلیل پاکی و معصومیت فوق‌العاده شان دوست می‌دارد و غمگین شدن و ناراحتی آنها برای او دردناک است و دوست نمی‌دارد که رویاهای شیرین و کودکانه در اثر ظلم و بی‌عدالتی انسان‌ها از بین بروند.

و آن وقت حکایت کن از بمب‌هایی که من خواب بومد و افتاد. حکایت کن از گونه‌هایی که من خواب بومد، و تر شد/ بگو چند مرغایی از روی دریا پریدند در آن گیر و داری که چرخ زره‌پوش از روی رویای کودک گذر داشت/ قناری نخ زرد آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بست/ بگو در بنادر چه اجناس معصومی از راه دور شد/ چه علمی به موسیقی مثبت باروت پی برد/ چه ادراکی از طعم مجهول نان در مذاق رسالت تراوید و آن وقت من، مثل ایمانی از تابش استواه گرم، ترا در سر آغاز یک باغ خواهم نشانید (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۹۷).

# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



یکی از ویژگی‌های اخلاقی هر انسان که به شخصیت او ارزش و بها می‌دهد صداقت و پاکی و پرهیز از ریا در گفتار و کردار است. انسان شعر سپهری در واقع خواستار صداقت و درستی است، شاید این از خواسته‌های قلبی او باشد که ای کاش انسان‌ها آنقدر خلوص و صداقت داشتند که درون‌شان و افکار باطنی‌شان آشکار بود. علاوه بر آن چه ذکر شد بخشی از موضوع انسان در شعر سپهری به ارتباط او به عنوان انسان با دیگر انسان‌ها (مادر، رenna) بر می‌گردد. به نظر می‌رسد که نباید دایره انسان را در شعر سپهری محدود در نظر بگیریم. در شعر او انسان محدوده خیلی وسیعی را در برمی‌گیرد از رفتگر شهرداری، مادر، همسر، مرد بقال، پاسبان، زن فاحشه، فقیه، انسان کامل، حوری دختر همسایه گرفته تا پیامبر و پیامبران و آدم‌های ادیان، نقاش، شاعر و راهب و ... همه در شعر او بیان شده‌اند و حتی ما می‌بینیم که شاعر شعر بلند صدای پای آب را برای مادرش سروده که باز هم نقش مادر به عنوان انسان در شعر سپهری پر رنگ است. آفتابی یکدست/ سارها آمده‌اند/ تازه لادن‌ها پیدا شده‌اند. من اناری را می‌کنم دانه، به دل می‌گویم: خوب بود این مردم، دانه‌های دلشان پیدا بود. می‌پرد در چشمم آب انار: اشک می‌ریزم. مادرم می‌خندد. (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۴۳-۳۴۴).

اندیشه: کاهی بود، در آخور ما کردند، تنهایی: آبشخور ما کردند. این آب روان، ما ساده‌تریم. این سایه، افتاده‌تریم (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۳۴). شاعر در موضوع اندیشه صحبت می‌کند که می‌گوید: خداوند به انسان اندیشه عطا نمود مثل کاهی که در آخور حیوانات بریزند ما ابتدا حیوان بودیم و با اعطای اندیشه آدم شدیم و اندیشه و تنهایی را با هم به ما عطا کردند و سپس دو ویژگی سادگی و افتادگی را آموختیم.

سپهری در تصویرهایی که درباره زندگی انسان در این هستی ارائه کرده است بین اجزا و چیزهای مختلف پیوند برقرار کرده است. او بین سیب، مهربانی و ایمان و نسبت آنها با شقایق و سپس نسبت همه آنها با انسان پیوند برقرار کرده است. مهربانی در وجود انسان شعر سپهری با سیب (دانایی) و ایمان پیوند خورده است. شاعر بین مهربانی، آفرینش و کمال آن (ایمان)، ارتباط برقرار کرده است و در حقیقت این نکته را می‌خواهد بیان کند که تا زمانی که مهربانی، ایمان و دانایی و مظاهر زیبایی شقایق وجود دارند امید به زیستن و زندگی در انسان هم برقرار است:

ظهر تابستان است. سایه‌ها می‌دانند که چه تابستانی است/ سایه‌هایی بی لک، گوشه‌ای روشن و پاک/ کودکان احساس! جای بازی اینجاست. زندگی خالی نیست: مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست. آری تا شقایق هست زندگی باید کرد (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۵۰). انسان با طبیعت در شعر سپهری ارتباطی دوستانه، کمال‌گرا دارد. و درک او فراتر از عینیت است. گویی انسان شعر سپهری به عمق طبیعت و هستی دست یافته، سخن آنها را شنیده و از حرکت و درد و غم آنها باخبر است. سپهری از انسانی سخن می‌گوید که از محبت ورزیدن به حیوانات و جانوران و پرندگان دریغ نمی‌کند و حتی دوست ندارد به هیچ کدام از آنها ذره‌ای آسیب برسد و همواره در پی آرامش و هستی بخشیدن به آنهاست و در سطر پایانی شعر این نکته را بیان می‌کند:

یاد من باشد، هر چه پروانه که می‌افتد در آب، زود از آب در آرم/ نیمه شب باید باشد. دب اکبر آن است: دو وجب بالاتر از بام آسمان آبی نیست، روز آبی بود/ یاد من باشد فردا، بروم باغ حسن گوجه و قیسی بخرم/ یاد من باشد فردا لب سلخ، طرحی از بزها بردارم، طرحی از جاروها، سایه‌هاشان در آب. یاد من باشد، هر چه پروانه که می‌افتد در آب، زود از آب در آرم. یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بربخورد (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۵۳-۳۵۴).

سپهری انسانی است که دوست داشتن و عشق به تمام انسان‌ها از ویژگی‌های اخلاقی اوست حتی به دشمنانش، اصلاً گویی او دشمنی ندارد که بخواهد به او فکر کند، ولی در هر حال او دشمنی را حتی اگر هم وجود داشته باشد در سایه‌سار زیبایی طبیعت محو شده می‌بیند. از طرف دیگر آرزوی شادترین لحظات را برای دوستانش دارد و این نشانه اوج زیباترین خلق و خوی انسانی دارد که ما در اینجا می‌بینیم.

ابرها رفتند. یک هوای صاف، یک گنجشک، یک پرواز/ دشمنان من کجا هستند؟/ فکر می‌کردم/ در حضور شمعدانی‌ها شقاوت آب خواهد شد/ پرتقالی پوست می‌کندم/ شهر در آینه پیدا بود. دوستان من کجا هستند؟ روزهاشان پرتقالی باد (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۸۰-۳۸۱).

## توصیف طبیعت به مثابه روابط اجتماعی

انسان در ادبیات معاصر بر خلاف ادبیات سنتی و شعر سنتی از جهات مختلف مورد توجه قرار گرفته است، دغدغه‌های انسان، دردها و آلام او، آرزوها و خواسته‌ها و به طور کلی بسیاری از جنبه‌های مورد توجه قرار گرفته است. در شعر شاعرانی مثل نیما، شاملو، اخوان و ... به انسان و مسائل او در اجتماع پرداخته شده است و به واقع می‌توان گفت که رسالت شاعر معاصر جز این نمی‌توانسته باشد. شاعر بزرگ

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



نمی‌تواند اجتماعی را که در آن زندگی می‌کند را در شعر خویش منعکس نکند و نیز باید دانست که از فراز مسند آسایش نمی‌تواند به وقایع حاد عصر خویش بنگرد، بلکه باید در میان حوادث باشد و با مردم و جامعه رابطه اصیل و ژرف داشته باشد. در جهان تاریک و کور که نیروهای اهریمنی ستم، تسمه از گردن مردمان کشیده‌اند و مردمان در میان طوفان جنگ و فقر و معصیت دست و پا می‌زنند شاعر نمی‌تواند بر فراز برج عاج خود بنشیند و در بستر ابریشمین خود بغلند و درباره عشق و ناکامی و کام، داد سخن بدهد (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۷۲۱). سپهری شاعر روزگار خود است و در شعرش به مسأله انسان پرداخته است و انسان را با بسیاری از جوانبش مورد توجه قرار داده است. او همان‌طور که از رابطه انسان با هستی، با خدا و با جهان سخن می‌گوید از رابطه انسان با اجتماعی که در آن زندگی می‌کند نیز سخن می‌گوید، سپهری در لابه لای انسان‌ها زندگی می‌کند، دردهای آن‌ها را می‌فهمد، آرزوهای آن‌ها را می‌بیند و در شعرش منعکس می‌کند، گرچه طرز نگاه او اندکی با نگاه‌های دیگران تفاوت دارد زیرا او از گذر گاه طبیعت به زندگی اجتماعی به انسان اجتماعی نظر می‌کند. او از اجتماع خود فاصله می‌گیرد ولی از آن برکنده نمی‌شود چون که از روزگارش جدا نیفتاده است، از کمی دورتر و اندکی فارغ از گرفتاری سرنوشت مردم را مشاهده می‌کند تا در آن و در خود تأمل کند (بزرگمهر، ۱۳۷۶: ۱۷۲). همچنین سپهری برای همه تاریخ و همه اجتماعات سخن گفته است و شعر او از این نظر شعری است انسانی و فرا زمانی، او نگران انسان و سرنوشت اوست در افقی وسیع‌تر (پور جافی، ۱۳۸۴: ۲۷۸). چنان که فروغ درباره او گفته: «سپهری از شعر و زمان و مردم خاصی صحبت نمی‌کند، او از انسان و زندگی حرف می‌زند به همین دلیل وسیع است» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۵۶۳). نگاه سپهری به انسان و اجتماع، نگاهی ریزبینانه است. سپهری نگاهی دقیق و ظریف به مسائل پیرامونش دارد و با این نگاه به تجزیه و تحلیل شاعرانه مسایل می‌پردازد. او در این اجتماع به تمام انسان‌ها و دردها و گرفتاری‌هایشان توجه دارد. عارف، فقیه، سیاستمدار، انسان آگاه، انسان نصیحت‌گر و انسان نیازمند، همه تصویرهایی هستند که سپهری از انسان‌های جامعه اش ارائه می‌دهد و خواننده را در ادراکی عمیق با خود همراه می‌سازد.

او به مقوله تمدن و شهر نشینی دید چندانی مثبتی ندارد. از دیدگاه سپهری صنعت آلوده‌کننده است و باعث دوری انسان‌ها از یکدیگر و جهان آرمانی و در نهایت موجب تنهایی او می‌گردد و تمدن جدید که ره‌آوردش از خود بیگانگی نسل امروز است انسان‌ها را به کارهایی چون فساد و تبعیض واداشته است از همین رو او در صدد است تا از میان آدم و آهن و به سمت جوهر پنهان زندگی و (ریحانی، ۱۳۸۱: ۱۹۵). و به سمت آشنایی لحن و بیکرانی رنگ برود.

سپهری از سطح سیمانی قرن می‌ترسد و نگران شهرهایی است که خاک سیاهشان چراگاه جرثقیل است و در گریز از هیاهوی عصر معراج پولاد و دقیانوس جهل و ظلمت می‌خواهد به کهف خواب و خلوت فرو رود و پس از گذر حادثه، با تولد صبح بیدار شود؛ اما این تدبیر، کارساز نمی‌افتد. خار خار جان امانش نمی‌دهد و از اندوهی که در همه جان‌ش در گرفته، دمی آرام نمی‌گیرد، و نگران سرنوشت مردمی است که دوستشان دارد؛ به یار همراهش می‌گوید: «آن‌گاه که از خواب برخاستم، حکایت کن از بمب‌هایی که افتاد. حکایت کن از گونه‌هایی که تر شد. در آن گیر و داری که چرخ زره پوش از روی رؤیای کودک گذر داشت، قناری نخ زرد آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بسته» (ریحانی، ۱۳۸۱: ۱۸۹).

به همین دلیل در جست‌وجوی آرمان شهری است که در آن ظلم و بی‌عدالتی و دروغ و ربا و تزویر نباشد، آرمان شهری که غبار عادت از دیده مردمان آن برداشته شده باشد و دل‌های انسان‌ها آماده پذیرش بارقه‌های الهی باشد. و اگر او در آرمان شهرش از صدای پر مرغان و سحرخیزان و کودک و شاخه معرفت و شاعران سخن می‌گوید، می‌خواهد زشتی‌ها و عیوب جامعه روزگار خویش را به عنوان نقیض این خوبی‌ها بیان کند و بگوید شاعران باید وارث آب و خرد و روشنی باشند (نوربخش، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

اگر سپهری در شعرهایش از مردم و ناحیه خاصی صحبت نمی‌کند به آن معنا نیست که به مسایل جامعه خود بی‌توجه است. اگر برای بقای یک کبوتر آب را گل نمی‌کند، از این جهت است که این کبوتر سمبل همه هم‌وطنان رنج‌دیده‌ای است که سخت نیازمند طراوت و تازگی و نشاطند. احترام به طبیعت در نظر سپهری حفظ حرمت همه ارزش‌های انسانی است و اگر او می‌طلبد که طبیعت باید سرشار از پاکی و زیبایی باشد و فرهنگ کاسب‌کارانه را نکوهش می‌کند بدین دلیل است که می‌خواهد این نکته را متذکر شود که محیط طبیعی باید شایسته رشد و نمو آدمی باشد (مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۱۵۴). نکته دیگر این است که چطور ممکن است که شاعر از ما بخواهد که آب را گل نکنیم، کبوتران را رعایت کنیم، به فکر شستن پر سیره‌ای در آب باشیم؛ اما ما را فراموش کند، انسان را از یاد ببرد و خود در خیالات "هور قلبایی" غرق باشد.

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



سپهری در خلق تصاویر شعری خویش دنیایی آرمان گونه را به تصویر می کشد. در شعر او همه چیز جهان بیرون و درون، بر ماهیتی سبز، استوار است که هر لحظه به زندگی دعوتان می کند به دنیایی شفاف (مسیح، ۱۳۷۸: ۲۲). او معتقد است که حتی اگر هستی و جهان پیرامون ما آرمانی و دلخواه نباشد، ما باید نگاه آرمان گرایانه به آن داشته باشیم و آن را آن گونه که می خواهیم ببینیم و بسازیم، او خواننده شعرش را به زیبا دیدن هستی فرا می خواند و سعی دارد چشم های خواننده شعرش را بشوید و او را به جور دیگر دیدن، عادت دهد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۱۱). دیدنی از روی بینش نه از روی عادت: چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید. واژه ها را باید شست. واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۹۱-۲۹۲).

نظر سپهری نسبت به انسان و جهان بر خلاف نیما، اخوان، شاملو و ... نظری رازوارانه و عرفانی است. او در آغاز به فلسفه های اشرافی هند و ذن و بودیسم روی آورد و تعابیری را به کار برد که با تعابیر شاعران عارف ما نزدیک نبود، اما از «صدای پای آب» به بعد واژگان و بیانش به شاعران فارسی نزدیک می شود. در همه اشعار سپهری گرایشی دیده می شود برای فراتر رفتن از تجربه محسوس و سلوک به سوی حوزه اشراق، به سوی روشنی، نور، گیاه، سبزه، آب. او بر آن است سرزمین تجربه و جنس را به سود حوزه فراتر از محسوس و نهد یا دست کم حوزه نخستین را تابع حوزه دومین سازد. وسیله این کار البته، توسل به شهود و اشراق است. (دستغیب، ۱۳۸۳: ۵۹).

توجه به جهان و پدیده های آن و درک عناصر هستی در شعر سپهری فراوان دیده می شود و سپهری در نگریستن به پدیده ها، از آنها رموز هستی را می آموزد و نگاه و کلام او عارفانه و عرفانی می گردد.

روشنی را بچشیم / شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را / گرمی لانه لک را ادراک کنیم، بر روی قانون چمن پا نگذاریم. او در موستان گره ذایقه را باز کنیم / و دهان را بگشاییم اگر ماه در آمد. و نگوییم که شب چیز بدی است. او نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ و پیاریم / سید بپریم این همه سرخ، این همه سبز (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۹۳).

سپهری معتقد است که ارتباط زیبایی هستی و انسان آن هنگام برقرار می شود که انسان به معرفت هستی و به کمال خود رسیده باشد آن وقت ما شاهد جهانی سرشار از زیبایی و پاکی خواهیم بود.

شاعر در شعر خویش از مکان هیچستان سخن می گوید. اگر هیچستان را همین دنیای ماده تصور کنیم پس پشت آن، مکانی است که محدودیت های عالم ماده وجود ندارد. پشت هیچستان با همه مکان ها فرق دارد. جایی که چتر خواهش در آن جا باز است و حتی اگر برگی احساس تشنگی کند باران بر او می بارد. در چنین مکانی انسان احساس تنهایی می کند زیرا تنها خود را می بیند که با هستی هماهنگ نیست و همکاری و طراوت و قانونمندی عناصر در او وجود ندارد اینجاست که او احساس تنهایی و بیگانگی می کند. در حقیقت در سرزمین پشت هیچستان، شاعر احساس آرامش و یکی شدن با هستی را می نماید. البته سپهری درباره جایگاه واقعی انسان بر این اعتقاد است که «خانه آدمی نه در ناکجا آبادی موهوم، بلکه در نا به سامانی ها و پیرایه های زندگی روزمره گم شده است و بایستی هم اینجا پیدایش کرد و در راه یافتنش را کنار زدن پیرایه های اعتباری این زندگی می کند تا آدمی بتواند به طراوت زمین در اولین لحظه پیدایش خلقت، برسد. آن جا که آدمی به غریزه، به سادگی و به طبیعت اولیه خود نزدیک می شود. (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۵):

به سراغ من اگر می آید / پشت هیچستانم / پشت هیچستان جایی است. پشت هیچستان رگ های هوا، پر قاصدهایی است که خبر می آرند، از گل واشده دورترین بوته خاک. روی شن ها هم، نقش های سم اسبان سواران ظریفی است که صبح به سر تپه معراج شقایق رفتند، پشت هیچستان چتر خواهش باز است / تا نسیم عطشی در بن برگی بدود، زنگ باران به صدا می آید. آدم اینجا تنهاست و در این تنهایی، سابه نارونی تا ابدیت جاری است (سپهری، ۱۳۷۸: ۳۶۰-۳۶۱).

## طبقات اجتماعی

چیزها دیدم در روی زمین از کودکی دیدم، ماه را بو می کرد، قفسی بی در دیدم که در آن، روشنی پرپر می زد / نردبانی که از آن، عشق می رفت به بام ملکوتا من زنی را دیدم، نور در هاون می کوبید، ظهر در سفره آنان نان بود، سبزی بود، دوری شبنم بود، کاسه داغ محبت بود / من گدایی دیدم، در به در می رفت آواز چکاوک می خواست و سپوری که به یک پوسته خربزه می برد نماز بره ای را دیدم، بادبادک می خورد. / من الاغی دیدم، ینجه را می فهمید / در چراگاه نصیحت، گوی دیدم سیر / شاعری دیدم هنگام خطاب، به گل سوسن می گفت: شما / من کتابی دیدم، واژه هایش همه از جنس بلور، کاغذی دیدم، از جنس بهاره / موزه ای دیدم دور از سبزه، مسجدی دور از آب / سر بالین فقیهی نومید، کوزه ای دیدم لبریز سؤال / قاطری دیدم بارش، انشاء / اشتری دیدم بارش سبد دیدم، فقه می برد و چه سنگین می رفت / من قطاری دیدم، که سیاست می برد و چه خالی می رفت / من قطاری دیدم، تخم نیلوفر و آواز قناری می برد (سپهری، ۱۳۷۸: ۱۳۷۸).



# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



۲۷۷-۲۷۹). شاعر در سفر خود چیزهای متعددی را دیده، هم جامعه آرمانی را دیده و هم بدی‌ها و زشتی‌ها را. این سفر هر چه باشد و به هر کجا، حاوی نگاه شاعر به هستی و بویژه به اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند. و از رهگذر این نگاه، انسان و جایگاه او را به ما نشان می‌دهد. تصاویری که او از انسان ارائه می‌دهد گاه آرمانی و فراتر از واقعیت‌ها است و گاه مقامی فروتر از موجودات دیگر دارد. گاه از منظر منتقد اجتماعی، سپوری را می‌بیند که به پوست خربزه نماز می‌برد، گاو می‌برد، گاو می‌بندد، قاطری که انشا می‌برد و شتری که بار پند و امثال می‌برد. آیا شتر و قاطر و گاو سمبل انسان‌هایند یا این که جامعه‌ای که در سفر دیده آنقدر متعالی است که شتر پند و امثال می‌برد، گاو نیازی به نصیحت ندارد و قاطر انشا می‌برد که به نظر می‌رسد نگاه اول درست تر باشد. شتر و گاو و قاطر و عارف همه می‌توانند در یک ردیف قرار گیرند، همه سمبل انسان‌هایی هستند که بیشتر در ظاهر مادی‌اند و به متن راه نیافته‌اند، سمبل انسان‌های اجتماع که هر یک به چیزی دل خوش کرده‌اند. عارفی که بارش، تنها یاهو است همان عارف کلیشه‌ای است که فقط ادای عرفا را در می‌آورد و مطابق سنت، هویی بر زبان می‌رانده (شمیسا، ۱۳۷۶: ۶۱). و قاطری که بارش انشا است همان انسان نادانی است که علم خود را حمل می‌کند ولی از آن استفاده‌ای نمی‌برده (جلالی، ۱۳۸۳: ۱۷۱). و اشتری که بارش سبد خالی پند و امثال انسان‌هایی هستند که فقط دیگران را پند و نصیحت می‌دهند در حالی که خود از مضمون آن بهره‌ای نمی‌برند و در واقع عالمان بی‌عملند.

در سطرهای بعدی شاعر با طنزی گزنده به فقیه جامعه‌اش اشاره می‌کند، فقیه‌یی که فکر می‌کردیم در ظاهر بسیار دانا و عالم است ولی خود حرف‌ها و سؤالات زیادی در ذهن دارد که پاسخی برای آنها نیافته است و در واقع عمر او در بهبودگی سپری شده است و او به دلیل این بهبودی زیستن، ناامید است. در سطرهای ذکر شده توجه سپهری به گروه‌های انسانی در جامعه و تقسیم بندی آنها از دیدگاه او ذکر شده است. به عقیده او سیاستمداران و فقها هر کدام به دلیلی نمی‌توانند هدایت جامعه بشری را به دست گیرند، قطار سیاست خالی است و قطار فقه سنگین و آرام حرکت می‌کند و از سرعت تحول جامعه بشری عقب است. او با به میان آوردن قطاری که روشنایی دارد و قطاری که تخم نیلوفر و آواز فناری می‌برد به راه سومی در هدایت بشری اشاره می‌کند و آن چیزی نیست مگر عرفان و ایمان: سپهری در جامعه خویش همچون یک انسان متفکر و ریزبین زندگی می‌کرده است و در این اجتماع هیچ کدام از افراد از دید او مخفی نمانده‌اند. همانطور که در برخی اشعار سپهری دیده می‌شود طرح شخصیت مادر به عنوان انسان بخشی از اجتماع دیده می‌شود و همچنین شخصیتی به نام رعنا:

آسمان آبی تر / آب، آبی تر / من در ایوانم، رعنا سر حوض، رخت می شوی رعنا / برگ‌ها می‌ریزد / مادرم صبحی می‌گفت: موسم دلگیری است. من به او گفتم: زندگانی سیبی است، گاز باید زد با پوست (حجم سبز، ۳۴۲-۳۴۳).

سپهری از انسان با لفظ «همزاد عصیان» سخن می‌گوید و همزاد عصیان ممکن است انسان عصیان‌گر در برابر خداوند باشد که به شکار ستاره‌ها رهسپار است (مثل نمرود و امثال او که به آسمان رفته‌اند و حتی به سوی آسمان تیر انداخته‌اند و در تقابل این انسان، انسانی را معرفی می‌کند که نیازی به رفتن و تیر انداختن ندارد بلکه کهکشان همچون خوشه‌های انگور خود را به او هدیه می‌کند تا چشمان آرزومند به دیدار آن نائل شود. شاید انسان شاعر در واقع خواسته بین تفکر این دو انسان تقابل ایجاد کند، انسانی که به زمین چسبیده و مادی‌نگر است و دیگری انسانی که به فکر آسمان‌ها و در آسمان‌هاست، یکی به کمال رسیده و دیگری هنوز در تعلقات گرفتار است: می‌تازی، همزاد عصیان / به شکار ستاره‌ها رهسپاری، دستان از درخشش تیر و کمان سرشار اینجا که من هستم / آسمان، خوشه کهکشان می‌آویزد، اکو چشمی آرزومند؟! با ترس و شیفتگی، در برکه فیروزه‌گون، گل‌های سپید می‌کنی / او هر آن، به مار سیاهی می‌نگری، گلچین بی تابا و اینجا افسانه نمی‌گویم / نیش مار، نوشابه گل ارمغان آورد. بیداری‌ات را جادو می‌زند، سیب باغ ترا ینجه دیوی می‌رباید. و قصه نمی‌پردازم در باغستان من، شاخه بارور خم می‌شود / بی‌نیازی دست‌ها پاسخ می‌دهد، در بیشه تو، آهو سر می‌کشد، به صدایی می‌رسد. در جنگل من، از درندگی نام و نشان نیست. در سایه آفتاب دیارت، قصه خیر و شر می‌شنوی / من شکفتن‌ها را می‌شنوم. و جویبار از آن سوی زمان می‌گذرد. تو در راهی. من رسیده‌ام / اندوهی در چشمانت نشست، رهرو ناز کدل! میان ما راه درازی نیست: لرزش یک برگ (سپهری، ۱۳۷۸: ۱۶۲-۱۶۴).

## نتیجه

با بررسی توصیفات شاعرانه از طبیعت در می‌یابیم که رابطه انسان با طبیعت در طول تاریخ یکسان نبوده است چرا که فاصله میان آن دو متناسب با تحولاتی که در نوع زیست و فضای زندگی انسان ایجاد شده است تغییر نموده است. ادبیات حماسی که کهن‌ترین رابطه میان انسان و طبیعت را در خود متجلی ساخته است، طبیعت را مسلط بر انسان می‌داند و پدیده‌های آن را گاه به شکل ایزدان، خدایان و گاه به

# اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



شکل غولان و دیوان ترسیم می‌کند. نقد بوم‌گرا به رابطه ادبیات و محیط زیست می‌پردازد و به نحوه نگرش انسان به طبیعت در آثار ادبی می‌پردازد و عوامل مختلفی چون جنسیت، زمان، فرهنگ، شخصیت در نوع نگاه آنان تاثیر دارد. اشعار فارسی در طول تاریخ ادبیات، تنوع رابطه انسان و طبیعت را در خود متجلی ساخته است. سهراب سپهری نیز یکی از بهترین شعرای معاصر ایران و شاعری ساده زیست، طبیعت‌گرا و صوفی مسلک است. شعر او همچون نقاشی‌هایش پر از آب، درخت، ابر، گل و پرند، فضایل انسانی است. سپهری در اندیشه‌های خود در زمینه طبیعت‌گرایی و انسان‌داری وجوه مشترکی هستند این وجوه مشترک عبارتند از: عناصر طبیعت را در ارتباط با انسان و خدا، صفات انسانی، روابط اجتماعی است. این دو شاعر خدا را در هر ذات و پدیده‌ای دیدنی می‌بینند. سپهری در استفاده از عناصر طبیعت، به طبیعت بی‌جان بیشتر از جاندار توجه کرده و از این عناصر در راستای احساسات و عواطف خود که همان عشق به طبیعت و توجه به ذات خداوند مورد استفاده قرار داده است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به کتابخانه مطالب را گردآوری نمودیم و سه نوع نگرش کلی را نسبت به طبیعت معرفی نمودیم.

## منابع:

- ابراهیمیان، حسین (۱۳۸۱)، انسان‌شناسی (اسلام، اگزیزستانلیسم، اومانلیسم)، تهران: معارف.
- جلالی، میترا (۱۳۸۳)، رمز‌گشایی اشعار سپهری، همدان: نور علم.
- حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۶)، ادبیات معاصر ایران، چهارم، تهران: اساطیر.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۴)، انسان در اسلام و مکاتب غربی، دوم، تهران: اساطیر.
- داودی مقدم، فریده، اختری، طاهره (۱۳۹۲)، تجلی تجارب صوفیانه در شعر آدونیس و سهراب سپهری، *مجله الجمعیه العربیه الاسلامیه للغه العربیه و آدابها*، دوره ۹، شماره ۱، پیاپی (۲۶)، صص ۷۳-۱۰۰.
- دوست فاطمه، مریم (۱۳۹۳)، بررسی تطبیقی در اشعار آدونیس و سهراب سپهری با تحلیل شعر نیایش و شجره السبق، *نشریه ادبیات تطبیقی*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۴۴۶-۴۶۲.
- ریحانی، محمد (۱۳۸۱)، آفاق فکری سپهری، *مجله تخصصی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی (مشهد)*، دوره ۳۴، شماره ۱-۲، پیاپی (۱۳۳-۱۳۴)، صص ۱۶۹-۲۰۸.
- زرقانی، مهدی (۱۳۸۳)، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
- کافی، حسن (۱۳۶۸)، شناخت از تفکر جسم و روح، دوم، قم: اسلامی.
- کریمی، محمود (۱۳۹۸)، جلوه های از زندگی انسان در شعر سهراب سپهری، *شفای دل*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۶۳-۸۶.
- عبدی، صلاح الدین، احمدی از ندریانی، محمد (۱۳۹۱)، *بررسی تطبیقی طبیعت در اشعار سهراب سپهری*، و بدر شاکر السیاب، کاوش نامه ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۸، صص ۱۰۱-۱۱۹.
- عزت، ملا ابراهیمی، رشیدی، خدیجه، سن سبلی، بیبی راحیل (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در اندیشه های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، *نشریه ادب عربی*، دانشکده ادبیات علوم انسانی، دوره ۵، شماره ۱، صص ۲۱۳-۲۳۵.
- لنگرودی، شمس (۱۳۷۸)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، دوم، تهران: مرکز.
- مرادی کوچی، شهناز (۱۳۸۰)، *معرفی و شناخت سهراب سپهری (مجموعه مقالات)*، تهران: قطره.
- مختاری، محمد (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، تهران: توس.
- مسیح، هیوا (۱۳۷۸)، *حجم و وهم* تاثیر پذیری و همانندهای شعر سهراب و فروغ، تهران: قصیده.
- مصطفایی، سورن، عالی زاده، اسماعیل (۱۳۹۹)، *رابطه انسان و طبیعت در شعر معاصر مطالعه تطبیقی - جامعه شناخت شعر سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث*، جامعه‌شناسی ایران، دوره ۲۱، شماره ۱، صص ۹۵-۱۲۱.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: انتشارات فکر روز.

# اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبائی

hcwconf.ir



نخعی، حسین، شعبان زاده، مریم (۱۳۹۸)، بررسی نگاه عرفانی به طبیعت در شعر سهراب سپهری، مجله ادیان و عرفان تطبیقی، دوره ۳، شماره ۵، صص ۱-۲۴.  
نوربخش، منصور (۱۳۷۶)، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران: جهاد دانشگاهی.